

زیدیه

تاریخ پیدایش زیدیه و عقاید زید بن علی

کتاب: فرق و مذاهب کلامی، ص ۹۹
نویسنده: علی ربانی گلپایگانی

تاریخ پیدایش زیدیه، به قرن دوم هجری باز می‌گردد. آنان پس از شهادت امام حسین، زید شهید، فرزند امام زین العابدین را امام می‌دانند. و امام زین العابدین را تنها پیشوای علم و معرفت می‌شمارند، نه امام به معنی رهبر سیاسی و زمامدار اسلامی. زیرا چنان که شرح آن خواهد آمد، یکی از شرایط امام از نظر آنان، قیام مسلحانه بر ضد ستمگران است. اکثر نویسندگان زیدی، امام زین العابدین را در شمار امامان خود ندانسته و به جای او حسن مثنی، فرزند امام حسن مجتبی را امام خود می‌دانند. ما در چند درس با نگرشی تاریخی - تحلیلی و با رویکرد کلامی، درباره شخصیت و قیام و عقاید کلامی زید شهید، فرقه‌های زیدیه، پیشوایان سیاسی، رجال علمی، حکومت‌های زیدیه، روش کلامی و نمونه‌هایی از عقاید دینی زیدیه بحث خواهیم کرد.

تاریخ زندگی و شخصیت زید بن علی

مورخان، در تاریخ ولادت و شهادت زید بن علی اختلاف کرده‌اند، از سالهای ۷۵، ۷۸ و ۸۰ هجری به عنوان تاریخ ولادت، و از سالهای ۱۲۰، ۱۲۱ و ۱۲۲ به عنوان سالهای شهادت او یاد شده است. ولی مشهور این است که مجموع دوران زندگی او ۴۲ سال بوده است. این مدت با دو قول در تاریخ ولادت و شهادت او هماهنگ است: یکی با (۱۲۰ - ۷۸) و دیگری با (۱۲۲ - ۸۰) و قول اخیر معروف‌تر است. (۱)

دانشمندان امامیه شخصیت زید را ستوده و او را به علم و دانش، تهجد و تقوا، زهد و پرهیزگاری، شجاعت و ظلم ستیزی وصف کرده‌اند. مرحوم شیخ مفید درباره او گفته است:

«زید بن علی بن الحسین پس از حضرت باقر علیه‌السلام شخصیت ممتاز در میان برادران خود بود. فردی عابد، پرهیزگار، فقیه، سخاوتمند و شجاع به شمار می‌رفت و به انگیزه امر به معروف و نهی از منکر و خونخواهی جدش حسین بن علی علیه‌السلام قیام کرد. (۲) کثرت انس او با قرآن سبب توصیف او به «حلیف القرآن» (هم پیمان با قرآن) شده بود». (۳)

این نگرش ستایش آمیز شیعه درباره به زید از موضع و دیدگاه تکریم آمیز ائمه اهل بیت علیهم السلام در مورد او سرچشمه می‌گیرد. چنانکه شیخ بهائی گفته است:

«ما از زید جز به نیکی یاد نمی‌کنیم. از پیشوایان ما در تمجید و تکریم وی روایات بسیاری وارد شده است، و امام صادق علیه‌السلام بسیار می‌گفت: «خدا عمویم را رحمت کند». (۴)

شیخ صدوق در کتاب «عیون اخبار الرضا علیه‌السلام» بابتی را به نقل روایات ائمه معصوم علیه‌السلام در مدح و منقبت زید اختصاص داده است. (۵) مفاد یکی از روایات چنین است:

«روزی مامون در حضور امام رضا علیه‌السلام قیام زید النار (برادر امام رضا) را بر ضد عباسیان یادآور شد و آن را با قیام زید بن علی بر ضد بنی امیه مقایسه کرد و افزود: اگر به خاطر رعایت احترام شما نبود او را می‌کشتم. امام رضا در پاسخ مامون فرمود: «برادرم زید را با زید بن علی مقایسه مکن. زید بن علی از دانشمندان آل محمد بود، وی برای خشنودی خدا خشمگین شد، و با دشمنان خدا جهاد کرد، و در راه خدا به شهادت رسید.»

امام باقر علیه‌السلام زید را تکریم فراوان می‌کرد، چنانکه شیخ صدوق از ابی الجارود نقل کرده که گفته است:

«من نزد امام باقر علیه‌السلام بودم که زید وارد شد. وقتی چشم امام باقر علیه‌السلام به او افتاد، فرمود: «او بزرگ خاندان خود و انتقام گیرنده خون آنهاست». آنگاه خطاب به زید فرمود: «البته برگزیده است مادری که تو را به دنیا آورده است ای زید...». (۶)

از جابر بن یزید جعفری روایت شده است که گفت: امام باقر علیه‌السلام را دیدم که وقتی به برادرش زید نگاه می‌کرد این آیه را تلاوت کرد:

فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَ أَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ أُوذُوا فِي سَبِيلِي وَ قَاتَلُوا وَ قُتِلُوا لَآكُفِّرُنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ لَآدْخُلَنَّهُمْ جَنَّاتُ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حَسَنُ الثَّوَابِ. (۷)

کسانی که هجرت کرده و از دیار خود رانده شده و در راه من اذیت شده‌اند و جهاد کرده و به شهادت رسیده‌اند، لغزشهایشان را پوشیده، و آنان را به باغهایی که نهرها از پایین آنها جاری است وارد می‌کنم، این پاداشی از خداوند است، و بهترین پاداش نزد خداست.

آنگاه امام باقر علیه‌السلام اشاره به زید کرد و گفت: «سوگند به خدا او از مصادیق این آیه است. (۸)

ابو الفرج اصفهانی از عبد الله بن جریر نقل کرده که وی دیده است که جعفر بن محمد رکاب زید را می‌گرفت و آنگاه که بر مرکب می‌نشست، لباس وی را می‌آراست. (۹)

اگر این گفته درست باشد، بیانگر این است که امام صادق علیه‌السلام عموی خود را گرامی می‌داشت، و حرمت او را که در سن، بزرگتر از وی بود، به سان پدر نگه می‌داشت. (۱۰)

از برخی روایات به دست می‌آید که قیام زید مورد رضایت و تایید امام صادق علیه‌السلام بوده است، چنانکه وقتی با امام صادق علیه‌السلام درباره قیام خود مشورت کرد، امام علیه‌السلام به او فرمود: «ای عمو، اگر خشنودی که کشته شوی و بدنت

را بردار بیاویزند، پس این کار را بکن». و آن گاه که زید از نزد او می‌رفت، امام صادق علیه‌السلام فرمود: «وای بر کسی که فریاد یاری خواهی او را بشنود و او را یاری نکند». (۱۱)

گرچه در احادیث شیعه روایاتی نیز دال بر نکوهش زید یافت می‌شود، ولی این روایات از نظر سند قابل اطمینان نیستند، و از نظر عدد نیز تعداد روایات مدح بیش از روایات ذم است. از این رو، محققان روایات ذم را مردود دانسته‌اند.

استادان و شاگردان زید

همان گونه که قبلاً یادآور شدیم، زید قبل از هر فرد دیگر، از پدرش امام زین العابدین علیه‌السلام علم دین را آموخت، و پس از آن از برادرش امام باقر علیه‌السلام کسب دانش نمود، ولی علاوه بر آنان از افرادی چون ابان بن عثمان، عبید الله بن ابی رافع و عروۀ بن زبیر نیز کسب دانش کرده است، اما فرضیه علم اندوزی او از واصل بن عطا، که برخی چون احمد امین مصری و دیگران مطرح کرده‌اند، ثابت نشده و بعید به نظر می‌رسد، زیرا واصل از نظر سن، کوچکتر و یا با او هم سن بوده است.

از مشاهیر شاگردان وی می‌توان افراد زیر را نام برد:

- ۱- منصور بن معتمر بن عبد الله سلمی کوفی (متوفای ۱۳۲ هـ).
- ۲- هارون بن سعد عجلی یا جعفری کوفی از مشایخ مسلم صاحب صحیح معروف بوده است.
- ۳- معاویۀ بن اسحاق بن زید بن حارثه انصاری که همراه با زید به شهادت رسید.
- ۴- ابو الجارود زیاد بن منذر همدانی، رئیس فرقه جارودیه از فرقه‌های زیدیه.
- ۵- حسن بن صالح.
- ۶- علی بن صالح و برادرش حسن صالح.
- ۷- محمد بن عبد الرحمان بن ابی لیلی. وی از اصحاب امام صادق علیه‌السلام بوده است.
- ۸- عمرو بن خالد واسطی، راوی مسند زید.
- ۹- اسماعیل بن عبد الرحمان سدی از بزرگان علمای کوفه (متوفای سال ۱۲۷ هـ).
- ۱۰- سلیمان بن مهران اعمش از بزرگان علمای کوفه (متوفای سال ۱۴۸ هـ). (۱۲)

آثار علمی زید شهید

آثار علمی که از زید بر جای مانده و به او منسوب می‌باشد، عبارتند از:

- ۱- تفسیر غریب القرآن: چنانکه از نام آن معلوم است به تفسیر آیات مشکل قرآن پرداخته است.
- ۲- الصفوة: این کتاب با استناد به آیات قرآن کریم به بیان فضایل پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام و برتری آنان بر دیگران پرداخته است.
- ۳- رسالة الی علماء الامة: در این رساله خطاب به علمای امت اسلامی اهداف دعوت و قیام خود را شرح داده است.
- ۴- مناسک الحج: چنانکه از نام آن روشن است، درباره مناسک حج است.
- ۵- مجموعه فقهی و حدیثی که به مسند امام زید معروف است. دانشمندان زیدی نسبت این کتاب را به زید پذیرفته و بر آنند که این نخستین کتابی است که در فقه و حدیث نگارش یافته است، و برخی از آنان آن را شرح کرده‌اند که مفصل‌ترین آنها شرح قاضی شرف الدین، حسین بن احمد سیاهی یمنی (متوفای ۱۲۲۱ هـ) است، و «الروض النظیر فی شرح مجموع الفقه الکبیر» نام دارد.

گرچه شارح، محور کار خود را مسند امام زید قرار داده است، ولی بر اثبات مطالب آن به شیوه مورد قبول در فقه اهل سنت استدلال کرده است، یعنی به مراسیل و موقوفات صحابه، و نیز قیاس و مانند آن استناد نموده است. از این رو، به فقه اهل

سنت شباهت بسیار دارد، بدین جهت شیخ محمد بخیت مطیعی حنفی مصری در تفریظ خود بر کتاب نوشته است: «این کتاب در معظم احکام با مذهب امام ابو حنیفه موافق است». (۱۳)

زید و معتزله

همان گونه که قبلاً یادآور شدیم، برخی از نویسندگان برآنند که زید در عقاید کلامی خود از واصل بن عطا مؤسس مذهب معتزله بهره گرفته، و از این روی، آرای کلامی زیدیه با عقاید معتزله هماهنگ است. این فرضیه از نظر تاریخی به شهرستانی باز می‌گردد، چنانکه گفته است، زید در اصول، نزد واصل بن عطا، پیشوای معتزله تلمذ کرد. (۱۴) پس از وی برخی از نویسندگان اهل سنت و زیدیه نیز آن را پذیرفته و نقل کرده‌اند.

ولی این فرضیه - همان گونه که قبلاً یادآور شدیم - دلیل معتبری ندارد. در این جا سخن برخی از دانشمندان معاصر زیدیه را در نقد این فرضیه از نظر می‌گذرانیم.

یکی از اشتباهات شایع، نسبت دادن زیدیه در اصول عقاید به معتزله است و این که امام زید شاگرد واصل بن عطا بوده است. شاید شهرستانی اولین نویسنده‌ای است که این سخن اشتباه را نقل کرده و دیگران از او گرفته‌اند. البته شهرستانی دلیلی بر رای خود اقامه نکرده است، و شاید منشا اعتقاد او هماهنگی عقاید زیدیه و معتزله در بسیاری از مسایل کلامی بوده است، ولی این دلیل کافی نیست تا فرقه‌ای را به فرقه دیگر منسوب کنیم.

از نظر همه مورخان روشن است که در آن زمان، مدینه مرکز علم و دانش بود، چنانکه وقتی از ابو حنیفه سؤال شد که علوم خود را از چه کسی گرفته است، پاسخ داد: من در معدن و مرکز علم بودم و از یکی از فقه‌های آن علم آموختم، و مقصود او امام جعفر صادق علیه‌السلام است که دو سال در محضر او کسب علم کرده است، چنانکه گفته است: «اگر آن دو سال نبود، نعمان هلاک می‌شد». (۱۵)

با این حال آیا معقول است که زید از مرکز و سرچشمه علم و دانش، یعنی مدینه، به بصره رود تا علم اصول و فروع را از دیگران بیاموزد و به زیور دانش آراسته گردد، چنانکه گذشته از این، از نظر مورخان ثابت است که واصل بن عطا علم و دانش را از معدن و سرچشمه دانش، یعنی اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله آموخته است، زیرا او از موالی محمد فرزند علی بن ابی طالب علیه‌السلام بود، و علم و دانش را از فرزند محمد، یعنی ابو هاشم، عبد الله بن حنفیه آموخت، و در ۲۱ سالگی و در سال ۱۰۱ هجری به بصره رفت و با عمرو بن عبید که از شاگردان حسن بصری بود دوست شد، و با او در جلسه درس حسن بصری شرکت می‌کرد تا این که در مسئله مرتکب کبیره با او اختلاف پیدا کرد و از وی جدا شد، و عمر بن عبید نیز با او موافقت نمود: و آن دو از پیشوایان معتزله به شمار می‌روند.

اگر بخواهیم زید را به یکی از فرق کلامی منسوب کنیم، بهتر است او را از فرقه عدلیه بنامیم، چنانکه این نام بر همه کسانی که قائل به عدل و توحیدند، اطلاق می‌شود، و از این جاست که قاضی عبد الجبار معتزلی، و احمد بن یحیی المرتضی، خلفای راشدین و دیگر صحابه قائلان به عدل و منکران جبر را در زمره نخستین طبقه عدلیه، و امام زید بن علی و ابو هاشم عبد الله بن محمد حنفیه استاد واصل بن عطا را از سومین طبقه عدلیه دانسته‌اند، و واصل بن عطا و عمرو بن عبید را از چهارمین طبقه عدلیه شناخته‌اند.

با این شواهد، تردیدی نیست که پرورده بیت نبوی به هیچ وجه نزد واصل تلمذ نکرده است، و آخرین مطلبی که می‌توان در مورد رابطه زید با واصل گفت این است که آن دو، در اجرای اصل امر به معروف و نهی از منکر در دنیای اسلام تبادل نظر کرده‌اند.

آرای کلامی زید شهید

از مطالب قبل، این نکته به دست می‌آید که زید از مخزن علوم خاندان رسالت، یعنی پدر و برادر بزرگوار خود (امام زین العابدین علیه‌السلام و امام محمد باقر علیه‌السلام) کسب علم و دانش نمود. علی القاعده باید در مسایل مربوط به مبدا و معاد با عقاید امامیه هماهنگ بوده باشد، و این مطلبی است که از مطالعه آثار منسوب به وی به دست می‌آید. بنابر این عقاید مخصوص زیدیه در این زمینه، در حقیقت، از دیگر پیشوایان زیدیه است، و نه از زید شهید دانشمندان زیدیه، و برخی از مورخان ملل و نحل، این عقاید را به زید نسبت داده‌اند، ولی دلیلی بر درستی این نسبت اقامه نکرده‌اند. حتی اگر رهبران زیدیه نیز عقاید خاص خود را به زید نسبت دهند، نمی‌توان آن را دلیل معتبری بر درستی نسبت این عقاید به زید دانست، زیرا آنان خود صاحب نظر و مجتهد بوده و احتمال دارد که بر اساس اجتهاد خود نسبتی را به زید داده باشند.

بنابر این دلیلی در دست نیست که زید در مسایل صفات خداوند، قضا و قدر، حکم مرتکبان کبایر، بداء، رجعت، مهدویت و نظایر آن، مخالف عقیده ائمه اهل بیت علیهم السلام بوده، و آنچه زیدیه به آن عقیده دارند، برگرفته از زید است.

اصولا مطالعه تاریخ زندگی زید گویای این حقیقت است که وی بیش از آن که امام در عقاید و احکام باشد، امام در جهاد و مبارزه مسلحانه بر ضد دستگاه جائر اموی بوده و آثار منسوب به او نیز بیشتر و تفسیر و حدیث مربوط است تا به عقاید و احکام. و از او روایت شده که گفته است: «هر کس آماده جهاد است به من ملحق شود، و هر کس علم و دانش می‌جوید به برادرزادهام جعفر روی آورد». (۱۶)

ائمه اهل بیت و قیام زید

تاریخ زندگی ائمه اهل بیت علیهم السلام گویای این حقیقت است که آنان هرگز با ستمکاران سر سازش نداشتند. از این رو زمامداران جائر اموی و عباسی که وجود آنها را مخالف امیال و مطامع خود می‌دیدند، به گونه‌های مختلف آنان را شکنجه و آزار داده و سرانجام به شهادت می‌رساندند. ولی شیوه مخالفت آنان با ستمگران متفاوت بود، و این تفاوت نیز به خاطر تفاوت اوضاع و شرایط اجتماعی آنان بود. از این رو، در عصری که زید قیام کرد، موضع ائمه اهل بیت علیهم السلام این بود که آنان قیام مسلحانه خود را به مصلحت اسلام و مسلمین نمی‌دانستند، ولی اگر فرد یا گروهی بر ضد دستگاه حکومت فاسد و ظالم اموی قیام می‌کرد، آن را تخطئه نکرده و هرگاه آنرا به جا و خدا پسندانه می‌یافتند، به گونه‌های مختلف آن را حمایت می‌کردند.

بدین جهت، قیام زید مورد تایید و رضایت ائمه اهل بیت علیه‌السلام بود، چنانکه وقتی خبر شهادت وی به امام صادق علیه‌السلام رسید، آن حضرت پس از ادای کلمه استرجاع (انا لله و انا الیه راجعون)، گفت:

«پاداش عمومیم را از خدا می‌خواهم. او عموی خوبی بود، فردی بود که از دین و دنیای ما دفاع می‌کرد. سوگند به خدا او به شهادت رسید، چنانکه یاران رسول خدا و علی و حسین علیهم السلام به شهادت رسیدند». (۱۷)

و نیز فرمود:

«کسی که بر زید گریه کند با او در بهشت خواهد بود، و کسی که او را سرزنش نماید، شریک خون او خواهد بود». (۱۸)

و روایات بسیار دیگر که در این باره وارد شده است. (۱۹)

مرحوم شهید اول پس از بیان این که اگر نهی از منکر به کشتن مرتکب کبیره منجر گردد، از طرف غیر امام جایز نیست - زیرا از شرایط آن این است که مستلزم ارتکاب منکری شدیدتر نگردد - به نقل و نقد دلایل مخالفان پرداخته است. دلایل آنان این است که گفته‌اند محمد بن اشعث با جمع کثیری از تابعین با حجاج یوسف به نبرد پرداختند، و هیچ یک از علمای اسلامی عمل آن‌ها را رد نکرده است. آنگاه در رد این استدلال گفته است:

«ممکن است قیام آنان با اذن امام واجب الاطاعة بوده است، همانند قیام زید بن علی و دیگر علویان». (۲۰)

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- علامه سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۱۰۷، دکتر احمد محمود صبحی، الزیذیه، ص ۶۵.
- ۲- الارشاد، ص ۱۷۱، مجلد ۱۱ از مصنفات شیخ مفید.
- ۳- احمد بن علی بن الحسین، (م / ۲۸۸ هـ) عمدة المطالب، ص ۲۵۵.
- ۴- اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۱۰۸.
- ۵- عیون اخبار الرضا، ج ۱، باب ۲۵، ص ۲۴۸.
- ۶- امالی شیخ صدوق، ص ۳۳۵۴، حدیث ۱۱.
- ۷- آل عمران / ۱۹۵.
- ۸- بحوث فی الملل و النحل، ج ۷، ص ۷۱.
- ۹- مقاتل الطالبيين، ابو الفرج اصفهانی، ص ۸۷.
- ۱۰- بحوث فی الملل و النحل، ج ۷، ص ۷۳.
- ۱۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۴۸.
- ۱۲- به کتاب بحوث فی الملل و النحل، ج ۷، ص ۱۰۷-۱۱۰ رجوع شود.
- ۱۳- بحوث فی الملل و النحل، ج ۷، ص ۱۱۹-۱۲۵.
- ۱۴- ملل و نحل شهرستانی، ج ۱، ص ۱۳۸۹.
- ۱۵- الامام الصادق علیه السلام، ابو زهره، ص ۲۸.
- ۱۶- کفایة الاثر، خزاز قمی، ص ۳۰۲.
- ۱۷- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۱ / ۲۵۲، باب ۲۵، حدیث ۶.
- ۱۸- بحار الانوار، ۴۶ / ۱۹۳.
- ۱۹- به کتاب بحوث فی الملل و النحل، ج ۷، فصل ۱۰، رجوع شود.
- ۲۰- القواعد و الفوائد، ج ۲، ص ۲۰۷-۲۰۵.

حکومت‌های زیدیه

کتاب: فرق و مذاهب کلامی، ص ۱۳۲

نویسنده: علی ربانی گلپایگانی

برخی از مجاهدان زیدیه توانستند در برخی از مناطق سرزمین اسلامی حکومت‌هایی را تشکیل دهند، این حکومت‌ها عبارتند از:

۱- حکومت زیدیه در مغرب

عبد الله بن حسن مثنی شش فرزند پسر داشت: محمد، ابراهیم، عیسی، یحیی، ادريس، و سلیمان. محمد (نفس زکیه) در حجاز قیام کرد و به شهادت رسید. ابراهیم نیز در بصره قیام کرد و کشته شد. یحیی به دیلم گریخت و سرانجام در زندان هارون در گذشت. ادريس به مغرب گریخت و برادرش سلیمان نیز به او پیوست.

هنگامی که ادريس رهسپار مغرب بود، واضح بن منصور، والی مصر، او را پناه داد و با عده‌ای وی را به مغرب فرستاد و در شهر «ولبله» اقامت گزید. اسحاق بن عبد الله، والی مغرب، وی را اکرام کرد. (۱۷۲ هـ).

ادريس دعوت خود را اعلان کرد، بربرها دعوت او را اجابت کردند و او بر مغرب دور (مراکش) تسلط یافت.

هنگامی که این خبر به هارون رسید، چون دوری مسافت مانع از این بود که با او بجنگد، فردی را به نام شماخ به سوی مغرب فرستاد تا خود را از اصحاب او معرفی کرده و با ادريس رابطه دوستی برقرار کند. وی چنین کرد و سرانجام ادريس را مسموم ساخت (۱۷۵ هـ). پس از او تاج حکومت را بر سر یکی از کنیزان ادريس که باردار بود گذاشتند. او پسری به دنیا آورد که او را ادريس نامیدند. در دوران کودکی وی، راشد که از موالیان ادريس اول بود، امور حکومت را اداره می‌کرد، و فوق العاده مورد احترام قبایل بربر در مراکش بود. آنگاه که ادريس ثانی به حد بلوغ رسید، زمام حکومت زیدیه را عهده دار شد. تا این که به سال ۲۱۳ هجری به وسیله زهر مسموم شد.

وی دوازده فرزند پسر بر جای گذاشت. بزرگترین آنها که محمد نام داشت، جانشین پدر شد، و منطقه تحت حکومت خود را بین برادران تقسیم کرد. طولی نکشید که میان آنها اختلاف بروز کرد، و سبب فروپاشی دولت ادريسيان شد. و سرانجام در سال ۳۲۳ هجری توسط خوارج به رهبری عبد الرزاق خارجی صفری منقرض گردید. (۱)

۲- دولت زیدیه در یمن

دولت زیدیه در یمن توسط یحیی بن الحسین ملقب به «الهادی الی الحق» در سال ۲۸۸ هجری تاسیس شد. وی در سال ۲۴۵ هجری در مدینه متولد شد. نخست در حجاز به عنوان یکی از رهبران زیدیه با وی بیعت شد، و به کوشش فرماندار صنعا- که از طرف عباسیان ولایت داشت- وارد صنعا گردید، ولی مردم صنعا از یاری او امتناع ورزیدند، زیرا او با انجام منکرات سخت مخالفت ورزید، و آنان را به پرداخت زکات ملزم کرد. وی بار دیگر به حجاز بازگشت، تا اینکه در سال ۲۸۸ با همکاری قبایل یمنی وارد صنعا شد، و به عنوان رهبر زیدیه برای او خطبه خوانده شد. او عاملان خود را به نواحی مختلف

اعزام می‌کرد، ولی برخی از قبایل یمنی بر ضد او شوریدند و از طرف دیگر میان او و فرزندان او و اقوام یمن درگیریهای سختی رخ داد، و او در یکی از این جنگها مجروح شد، و در سال ۲۹۸ با زهر مسموم گردید.

از وی به عنوان بزرگترین شخصیت زیدی - پس از زید بن علی - یاد می‌شود. او نه تنها مرد جهاد و مبارزه بود، در علم و دانش نیز موقعیتی ممتاز داشت. از این روی مذهب زیدی در یمن به نام وی معروف شده و «هادویه» خوانده می‌شود. وی در عین اینکه امامت علم و جهاد در مذهب زیدی، را دارا، و از نظر سیاسی قدرتمند بود، با مساکین و بیچارگان با مهربانی و فروتنی برخورد می‌کرد و زندگی زاهدانه و دور از تجمل و دنیاگرایی داشت.

او خلافت ابو بکر را مردود می‌دانست، و درباره فدک او را تخطئه می‌کرد و می‌گفت: فدک را پیامبر صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام بخشیده بود. از نظر او علی علیه السلام وصی و جانشین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود. (۲)

مؤلف عمده الطالب درباره او گفته است: «یحیی بن الحسین مکنی به ابو الحسن، از ائمه زیدیه، فردی جلیل القدر، شجاع، پرهیزگار، مصنف و شاعر بود. در یمن ظهور کرد و به «الهادی الی الحق» ملقب گردید. خود فرماندهی جهاد را بر عهده می‌گرفت و لباس پشمینه می‌پوشید. در فقه کتابهای بزرگی تصنیف کرده و به فقه ابو حنیفه نزدیک است. ظهور وی در یمن در زمان حکومت معتضد عباسی در سال ۲۸۰ بود، و در سال ۲۹۸ در هشتاد سالگی در گذشت. فرزندان او ائمه زیدیه و فرمانروایان یمن بودند». (۳)

امامت و حکومت بر زیدیه در یمن، تا سال ۱۳۸۲، که نهضت جمهوری خواهی عربی در یمن بر پا گردید، در فرزندان و نوادگان «الهادی الی الحق» ادامه داشت.

۳- دولت زیدیه در طبرستان

مؤسس دولت زیدیه در طبرستان، ابو محمد، حسن بن علی از نوادگان امام زین العابدین علیه السلام است. او در سال ۲۳۰ متولد شد، و در سال ۲۸۴ قیام کرد و به الناصر الدین الله ملقب گردید و به «الناصر للحق» شهرت یافت. از این روی دعوت زیدیه در طبرستان، «ناصریه» نامیده شدند. وی را ناصر اطروش نیز نامیده‌اند. (۴)

مؤلف عمده الطالب درباره او چنین گفته است: «ابو محمد الحسن، الناصر الکبیر الاطروش، امام زیدیه است و زیدیه ناصریه به او منسوبند. وی چهارده سال در سرزمین دیلم مردم را به اسلام دعوت می‌کرد و در سال ۳۰۱ وارد طبرستان شد، و سه سال بر آن حکومت کرد، و در سال ۳۰۴ و در ۹۹ سالگی در آمل وفات کرد (۵) پس از وی دامادش حسن بن قاسم علوی عهده‌دار امر حکومت شد، تا اینکه در سال ۳۱۶ به شهادت رسید، و به این صورت دولت علویین پس از ۶۷ سال، در سرزمین دیلم پایان یافت. (۶)

شایان ذکر است که سرزمین دیلم در عهد خلیفه دوم فتح شد. ولی مردم آنجا همچنان بر دیانت مجوس بودند. و در عهد منصور و مامون نیز بار دیگر فتح گردید، ولی اکثریت مردم آن دیار بر آیین مجوس باقی ماندند، زیرا روش بنی عباس به گونه‌ای نبود که مردم را به اسلام تشویق کند. آنان تنها به گرفتن خراج از مردم اهتمام داشتند، ولی توسط ناصر اطروش به آیین اسلام گرویدند و خود از داعیان به عدل و توحید گردیدند، و پس از آن دانشمندان و متفکران بزرگی از این سرزمین در جهان اسلام ظهور کرد.

نکته قابل ذکر دیگر این است که ناصر اطروش با «الهادی الی الحق» معاصر بود، و با یکدیگر مکاتباتی نیز داشته‌اند. در اینجا مشکل دو امام در یک زمان مطرح می‌شود، ولی از نظر زیدیه وجود دو امام در یک زمان، در دو منطقه دور از هم، جایز است، و سرزمین دیلم و یمن نیز کاملاً از هم دور بودند.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- الزیدیه، ص ۱۱۳-۱۱۰، الشیعة و التشیع، ص ۱۴۳-۱۳۷.
- ۲- الزیدیه، ص ۱۴۰-۱۳۹، ۱۸۱-۱۸۰.
- ۳- عمدة الطالب، ص ۱۷۷.
- ۴- الزیدیه، ص ۱۹۰.
- ۵- عمدة الطالب، ص ۳۰۸.
- ۶- الشیعة و التشیع، ص ۱۴۷.

زیدیه و امامت

کتاب: فرق و مذاهب کلامی، ص ۱۰۹

نویسنده: علی ربانی گلپایگانی

عقاید زیر را در مسئله امامت به زید نسبت داده‌اند:

- ۱- امامت به فرزندان امام حسین علیه‌السلام اختصاص ندارد، بلکه برای هر فرد فاطمی که واجد شرایط امامت باشد - حسنی باشد یا حسینی - جایز و ثابت است.
- ۲- وجود دو امام در یک زمان و در دو منطقه جایز است.
- ۳- امامت مفضول با وجود افضل جایز است.
- ۴- از شرایط امام، قیام مسلحانه بر ضد ظالمان است. (۱)

مورد اخیر در منابع شیعه نیز وارد شده است، چنانکه مرحوم کلینی در کافی روایت کرده که روزی زید بر حضرت باقر علیه‌السلام وارد شد، در حالی که نامه‌ای از مردم کوفه همراه داشت که او را دعوت کرده و وعده یاری داده بودند. امام باقر علیه‌السلام به او گفت: «آیا این نامه‌ها را در پاسخ درخواست تو نوشته‌اند، یا خود ابتدائاً به نوشتن آنها اقدام کرده‌اند؟ زید گفت: نامه‌ها از طرف خود آنان است، زیرا آنان حق ما را می‌شناسند، و بر حکم خدا درباره وجوب مودت و اطاعت ما آگاهند.

امام باقر علیه‌السلام خطاب به زید فرمود: «حکم خداوند به وجوب اطاعت از ما خاندان نبوی به برخی اختصاص دارد، ولی حکم به وجوب مودت ما همگانی است، و امر خدا درباره اولیایش بنا بر قضا و قدر حتمی در وقت معین جاری می‌شود. پس میباید ناآگاهان امر را بر تو مشتبه سازند. آنان تو را از خدا بی‌نیاز نمی‌کنند. شتاب مکن، زیرا خداوند به واسطه شتاب بندگان، در اجرای اوامر خود شتاب نمی‌کند، پس بر امر خدا پیشی مگیر.»

در این هنگام زید به خشم آمد و گفت: «آن کس از ما که در خانه بنشیند و (با دشمنان خدا) جهاد نکند امام نیست، بلکه امام کسی است که در راه خدا جهاد نموده و از حریم خود و حقوق رعیت دفاع کند.»

امام باقر علیه السلام به او فرمود: «ای برادر، آیا برای اثبات مدعای خود شاهی از کتاب خدا یا دلیلی از رسول خدا داری، زیرا خداوند اموری را حلال و اموری را حرام کرده و فرائضی را مقرر داشته، و امر را بر امامی که قائم به امر اوست مشتبه نکرده، تا اینکه به انجام کاری که هنوز وقت آن فرا نرسیده قیام نماید، چنان که برای انجام هر فریضه‌ای وقتی را مقرر داشته است. پس اگر تو بر مدعای خود از جانب خدا برهان و یقین داری به تصمیم خود عمل کن، و گرنه در کاری که شک داری وارد مشو، و من به خدا پناه می‌برم از امامی که وقت انجام وظیفه خود را نشناسد، و در این صورت، تابع، داناتر از متبوع خواهد بود.

ای برادر، آیا می‌خواهی قومی را هدایت کنی که به آیات خدا کفر ورزیده و پیرو هوای نفس خود گردیده، و بدون برهان خود را خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله خوانده‌اند، ای برادر، پناه به خدا از اینکه بدن تو را در کناسه به دار آویزند».

در این هنگام چشمان امام پر از اشک گردید و گفت: «خدا میان ما و آنان که حرمت ما را حفظ نکردند و حق ما را انکار نمودند داوری خواهد کرد». (۲)

کشی نیز در رجال خود رد ابو بکر حضرمی بر ضد زید در را مورد ادعای او که قیام مسلحانه را از شرایط امامت می‌دانست - چنین نقل کرده است: «ابو بکر از وی پرسید: آیا آنگاه که علی بن ابی طالب در خانه نشسته بود، امام بود، یا فقط هنگامی که قیام به سیف کرد امام بود؟ وی این سؤال را سه مرتبه از زید پرسید، و او پاسخی نگفت». (۳)

بررسی و تحقیق

آنچه از این روایات به دست می‌آید، این است که زید در مسئله امامت این نظریه را مطرح کرده است که امام باید دست به قیام مسلحانه با ظالمان بزند، ولی اینکه او تا پایان عمر بر این عقیده باقی مانده استفاده نمی‌شود، البته سکوت او در مقابل استدلال ابو بکر حضرمی و احتجاج امام باقر علیه السلام دلیل بر این است که وی از این عقیده روی برتافته است.

این مطلب از مجموع روایاتی که بر مدح و منقبت زید دلالت می‌کند به دست می‌آید. در این روایات از قیام زید به عنوان جهاد در راه خدا، و از مرگ او به عنوان شهادت در راه خدا یاد شده است، و این در حالی است که در احادیث دیگر، دعوی امامت از سوی کسی که چنین حق و مقامی ندارد، گناهی بزرگ و در حد شرک و کفر شناخته شده است. (۴)

در برخی از روایات چنین نسبتی به زید و اینکه او به هنگام قیام، مردم را به امامت خود فرا خوانده صریحا انکار شده است، چنانکه وقتی مامون مدح و منقبت زید را از زبان امام رضا علیه السلام شنید با شگفتی پرسید: «آیا در مذمت کسی که به ناحق دعوی امامت کند روایاتی وارد نشده است؟» امام رضا علیه السلام پاسخ داد: زید چیزی را که حق وی نبود مدعی نشد، او پرهیزگارتر از این بود که چنین ادعایی کند. وی مردم را به رضایت آل محمد صلی الله علیه و آله فرا خواند، آنگاه افزود: سوگند به خدا که زید از مخاطبان این آیه است که می‌فرماید: «و جاهدوا فی الله حق جهاده هو اجتباکم». (۵)

همچنین کشی از فضیل بن رسان روایت کرده که گفت پس از کشته شدن زید بن علی بر امام صادق علیه السلام وارد شدم، آن حضرت فرمود: ای فضیل، عمویم کشته شد؟ گفتم: آری، فدایت گردم. فرمود: خدا او را رحمت کند، او مؤمنی دانا، و دانایی راستگو بود، اگر پیروز می‌شد به عهد خود وفا می‌کرد، اگر قدرت را به دست می‌آورد می‌دانست که آن را چگونه به کار ببندد (و به چه کسی بسپارد). (۶)

شیخ مفید در این باره گفته است: «گروهی از شیعه امامیه به امامت زید بن علی گرویده‌اند، و علت این اعتقاد این است که زید قیام به سیف کرد و مردم را به رضای آل محمد دعوت می‌کرد، آنان گمان می‌کردند که او آنان را به سوی خود می‌خواند، ولی او چنین هدفی نداشت، زیرا او می‌دانست که برادرش امام باقر علیه‌السلام شایسته امامت بود و به هنگام وفات به امامت حضرت صادق علیه‌السلام سفارش کرد». (۷)

مؤلف کتاب کفایه الاثر، (علی بن محمد بن علی خزار قمی، قرن چهارم ه) در پایان کتاب خود نصوصی را از زید بن علی بر امامت ائمه دوازده‌گانه شیعه امامیه نقل کرده است، آنگاه در پاسخ این سؤال که با وجود چنین نصوصی چگونه زید مردم را به امامت خود دعوت کرد، گفته است: قیام زید به انگیزه امر به معروف و نهی از منکر بود و هرگز با حضرت صادق علیه‌السلام در امر امامت مخالفت نکرد، لیکن از آنجا که زید قیام کرد و حضرت صادق علیه‌السلام قیام نکرد، گروهی گمان کردند که زید در مساله امامت با امام صادق علیه‌السلام مخالفت کرده است، با آنکه اختلاف روش آنان در قیام نوعی تدبیر در رهبری بود، ولی اسلاف زیدیه قیام مسلحانه را از شرایط امامت به شمار آوردند، که موجب بروز اختلاف میان شیعه شد. ولی در میان حضرت صادق و زید هیچ گونه اختلافی نبود.

وی سپس روایتی را از متوکل بن هارون نقل کرده که او پس از شهادت زید، فرزندش یحیی را ملاقات کرد، یحیی گفت: خدا پدرم را رحمت کند، به خدا سوگند او یکی از عبادت پیشگان بود که در شب قائم و در روز صائم بود و در راه خدا جهاد راستین کرد. متوکل گفت: «ای فرزند رسول خدا، اینها از ویژگیهای امام است. یحیی پاسخ داد: پدرم امام نبود، بلکه از سادات کرام و زهاد و مجاهدان در راه خدا بود، پدرم عاقل‌تر از آن بود که چیزی را ادعا کند که حق او نبود، او به مردم گفت: من شما را به رضای آل محمد دعوت می‌کنم، و مقصود او حضرت صادق بود، گفتیم: آیا امروز او صاحب الامر است؟ گفت: آری، او داناترین بنی هاشم است. (۸)

بنابر این هیچ یک از نسبت‌هایی که در مسئله امامت به زید شهید داده شده ثابت نیست، بلکه دلایل و براهین خلاف آن را اثبات می‌کند، و بدیهی است که در بحث‌های تاریخی، برخورد گزینشی، شیوه مقبولی نیست، و استناد به یک یا دو روایت که سند معتبری هم ندارد - در مقابل نصوص بسیار که بر خلاف آن دلالت دارند - فاقد ارزش تحقیقی در تحلیل مسائل تاریخی است، چنانکه استناد به اقوال زیدیه نیز در انتساب چنین آرای به زید واقع بینانه نیست، زیرا آنان مستند تاریخی معتبری در این دعاوی ندارند، و چون دعاوی مزبور، خود، مستند مذهب آنان است فاقد ارزش است. این در حالی است که اقوال علمای امامیه همگی مستند بوده و اثبات یا نفی دعوی امامت از جانب زید در اعتقاد آنان در مسئله امامت تأثیری ندارد، زیرا درباره اعتقاد آنان به امامت امامان دوازده‌گانه، نصوص متضافر، بلکه متواتر، وارد شده است، و به فرض اثبات دعوی امامت از طرف زید، چنین ادعایی مایه منقصت زید خواهد بود، نه ضعف عقیده امامیه. ولی همان گونه که تفصیلاً بیان شد، نسبت دعوی امامت به زید بی‌اساس است.

امامت از دیدگاه زیدیه

زید در مساله امامت عقیده‌ای بر خلاف شیعه اثنا عشریه نداشت، ولی فرقه زیدیه در مساله امامت عقیده ویژه‌ای دارند، آنان برای امامت شرایط زیر را لازم دانسته‌اند:

۱- از اولاد فاطمه زهرا علیها السلام باشد - خواه حسنی و خواه حسینی - زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرموده است: «المهدی من ولد فاطمه».

۲- عالم به شریعت باشد تا بتواند مردم را به احکام دینی هدایت نماید و موجب گمراهی آنان نشود.

۳- زاهد باشد تا به اموال مسلمانان چشم طمع ندوزد.

۴- شجاع باشد تا از جهاد با دشمنان نگریزد و سبب پیروزی آنان بر حق نگردد.

۵- آشکارا به دین خدا دعوت کند و برای یاری دین خدا قیام مسلحانه کند.

به عقیده آنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه بعد از او تصریح کرده‌اند که هر کسی دارای صفات یاد شده باشد، امام خواهد بود و اطاعت او بر مسلمانان واجب است، و آن را «نص خفی» نامیده‌اند.

با این حال درباره امام حسن و امام حسین علیهما السلام قیام مسلحانه را لازم نمی‌دانند، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله درباره آنان فرموده است: «هما امامان قاما او قعدا».

از نظر آنان خالی بودن زمان از امام، و وجود دو امام در یک زمان، در دو منطقه دور از هم، جایز است.

با توجه به شرایط یاد شده، به امامت امام زین العابدین عقیده ندارند، زیرا او قیام مسلحانه نکرد، ولی فرزندش زید را امام می‌دانند، چون از دیدگاه آنان شرایط امام را دارا بوده است. (۹)

نص آشکار و پنهان (جلی و خفی)

گفته شده است زیدیه در مسئله امامت به نص آشکار و پنهان معتقد بودند، یعنی درباره امامت علی و حسن و حسین علیهم السلام قائل به نص آشکار بودند، زیرا در باره امامت آنان از پیامبر صلی الله علیه و آله نص وارد شده است، یا به وصف یا به اسم، ولی درباره دیگر امامان نص خاص وارد نشده است، بلکه نص عام وارد شده، و آن اینکه هر کس از اولاد فاطمه علیها السلام باشد و عالم و شجاع و زاهد باشد، و در راه خدا قیام نماید، امام خواهد بود، و این نص پنهان است. (۱۰)

بنابر این تفسیر، نص آشکار به معنای نص خاص، و نص پنهان به معنای نص عام است. ولی برخی نص آشکار را به نص به اسم، و نص پنهان را به نص به وصف تفسیر کرده‌اند. در این صورت، نص، فقط به سه امام نخست اختصاص دارد، که درباره علی علیه السلام نص پنهان، و درباره (حسن و حسین علیهما السلام) نص آشکار خواهد بود، چنانکه آقای صبحی فرق میان شیعه امامیه و زیدیه را در اعتقاد به نص آشکار و پنهان درباره امامت علی علیه السلام دانسته است. (۱۱)

گاهی نیز نص آشکار به آنچه قابل تاویل نیست تفسیر شده است، مانند این حدیث که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «انت اخی و وزیر و وصیی و خلیفتی من بعدی». (۱۲)

در نتیجه نص پنهان آن است که قابل تاویل است، اگر چه با ملاحظه فرائد دلالت آن بر امامت حضرت علی علیه السلام روشن می‌گردد، مانند حدیث غدیر و مانند آن. (۱۳)

پی‌نوشت‌ها:

۱- ملل و نحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۱۵۵.

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۹۰، باب ما یفصل به بین دعوی المحق و المبطل فی امر الامامة، روایت ۱۶.

۳- رجال کشی، ترجمه ابی بکر حصرمی، شماره ۷۸۸.

۴- ر. ک: اصول کافی، ج ۱، باب من ادعی الامامة و لیس لها باهل.

۵- عیون اخبار الرضا، ج ۱، باب ۲۵، ص ۲۴۹.

- ۶- رجال کشی، ترجمه سید حمیری، شماره ۵۰۵.
- ۷- الارشاد، ص ۱۷۲.
- ۸- کفایة الاثر، ص ۳۰۴-۳۰۰.
- ۹- قواعد العقائد، ص ۱۲۶-۱۲۵، ملل و نحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۱۵۵-۱۵۴.
- ۱۰- قواعد العقائد، ص ۱۲۶.
- ۱۱- الزیديه، ص ۱۰۴، القول بالنص الخفی او النص بالوصف لا بالتسمیة یوافق علیه معظم الزیدیه.
- ۱۲- مصادر حدیث را مرحوم علامه امینی در کتاب الغدیر، ج ۲، ص ۲۷۹-۲۸۱ نقل کرده است.
- ۱۳- المنقذ من التقليد، ج ۲، ص ۳۱۰ و ۳۳۴ درباره نص جلی و خفی در درس ششم توضیحاتی داده شده رجوع شود.

عقاید کلامی زیدیه

کتاب: فرق و مذاهب کلامی، ص ۱۲۳

نویسنده: علی ربانی گلپایگانی

کلام زیدیه از نظر روش عقل گراست، یعنی عقل را معتبر می‌داند و با استفاده از دلایل عقلی به بحث و بررسی مسایل اعتقادی می‌پردازد و به شبهات پاسخ می‌دهد، چنانکه از نظر اصول و مبادی کلامی نیز با کلام عدلیه (امامیه و معتزله) هماهنگ است و مهمترین اصل در کلام عدلیه را- که همان حسن و قبح عقلی است- قبول دارد.

۱- عقاید کلامی

قبل از این با عقیده زیدیه در مسئله امامت آشنا شدیم. در اینجا با استناد به رساله «العقد الثمین» تالیف امیر حسین بن بدر الدین (۶۶۲-۵۸۲ هـ) نمونه‌هایی از آرای کلامی آنان را درباره مسایل اعتقادی دیگر یادآور می‌شویم:

الف: صفات خبریه: درباره صفات خبریه از روش تاویل استفاده کرده‌اند. چنانکه «ید» را به نعمت و قدرت، «وجه» را به ذات، «استوا» را به قدرت تفسیر کرده‌اند.

ب: رؤیت خداوند: رؤیت بصری خداوند را محال و مستلزم حدوث و جسمانیت دانسته‌اند. ج: عدل و حکمت: درباره عدل و حکمت الهی گفته‌اند: خداوند فعل قبیح انجام نمی‌دهد، و آنچه را به مقتضای حکمت واجب است، ترک نمی‌کند. همه افعال او نیکو است، زیرا سبب انجام فعل قبیح، یا جهل است یا نیاز، و خداوند عالم و بی‌نیاز است.

د: خلق افعال و اختیار: تعبیر وی در این باره با نظریه معتزله (تفویض) هماهنگ است نه با نظریه امامیه (امر بین الامرین)، چنانکه گفته است: «خداوند خالق افعال بندگان نیست، چگونه خداوند آنان را به کاری که خود می‌آفریند، امر کرده، و از کاری که قضای الهی به تحقق آن تعلق گرفته است نهی می‌کند؟ علاوه بر این، افعال انسانها تابع قصد و اراده آنهاست، و قرآن کریم نیز کارهای انسان را به وی نسبت داده است».

ه: تکلیف ما لا یطاق قبیح است، و خداوند فعل قبیح انجام نمی‌دهد.

و: افعال ناروا متعلق اراده خداوند نیست، زیرا اراده فعل قبیح، ناروا است.

ز: مرتکبان کبائر را فاسق می‌نامیم، نه کافر و نه مؤمن، و اگر بدون توبه از دنیا بروند مخلد در عذاب خواهند بود. از این روی شفاعت نیز مخصوص مؤمنان است، و نتیجه آن افزایش نعمت است، نه آمرزش گناه.

این عقیده با نظریه معتزله درباره مرتکبان کبائر و شفاعت هماهنگ است. و حاصل گفتار این که کلام زیدیه آمیزه‌ای از عقاید امامیه و معتزله است، و بدین جهت نمی‌توان آن را مذهب کلامی مستقل بشمار آورد، با این حال متقدمین از علمای زیدیه، بیشتر از متاخرین از احادیث ائمه اهل بیت علیهم السلام بهره گرفته‌اند، چنانکه احمد بن عیسی بن زید مؤلف کتاب «الامالی» از امام باقر و صادق علیهما السلام و سایر ائمه اهل بیت علیهم السلام بسیار روایت کرده است، ولی دانشمندان چون ابن المرتضی (۸۴۰-۷۶۴ هـ) در کتاب «البحر الزخار» و امیر محمد بن اسماعیل صنعانی (۱۱۸۲-۱۰۵۹ هـ) در کتاب «سبل السلام»، و شوکانی (۱۲۵۰-۱۱۷۳ هـ) در کتاب «نیل الاوطار»، جز مطالب اندکی از ائمه اهل بیت علیهم السلام نقل نکرده‌اند. منابع روایی آنان صحاح و مسانید اهل سنت است، و در اجتهاد نیز پس از کتاب و سنت به قیاس و استحسان عمل کرده‌اند، چنانکه گویی در تاریخ اسلام احادیثی درباره فقه از ائمه اهل بیت علیهم السلام نقل نشده است. (۱)

پی‌نوشت:

۱- بحوث فی الملل و النحل، ج ۷، ص ۴۶۸.

فرقه‌های زیدیه

کتاب: فرق و مذاهب کلامی، ص ۱۱۷

نویسنده: علی ربانی گلپایگانی

مشهورترین فرقه‌های زیدیه عبارتند از:

۱- جارودیه

آنان پیروان ابی جارود، زیاد بن منذر همدانی (متوفای ۱۵۰ یا ۱۶۰ هـ) هستند، وی در آغاز از اصحاب امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام بود. سپس به زیدیه پیوست.

ابو جارود از طرف امام محمد باقر علیه السلام به سرحوب ملقب گردید، بدین جهت این فرقه را «سرحوبیه» نیز می‌نامند.

حضرت باقر علیه السلام سرحوب را به شیطان نابینا که در دریا ساکن است تفسیر کرد. (۱)

ابو خالد واسطی و فضیل بن یزید رسان و منصور بن ابی الاسود نیز با ابو جارود هم عقیده بودند.

عقاید جارودیه درباره امام به شرح زیر است:

۱ - امامت پس از امام حسین علیه السلام به فرزندان امام حسن و امام حسین اختصاص دارد و دیگر فرزندان علی علیه السلام از آن نصیبی ندارند، و فرزندان فاطمه علیها السلام در این امر شریکند و هر یک از آنان که قیام کند و مردم را به بیعت با خود دعوت کند، امام خواهد بود، و در این صورت دیگران حق مخالفت با او را ندارند.

۲ - امامان همگی از علم لدنی برخوردارند، لذا کوچک و بزرگ آنها دارای یک مرتبه‌اند، و همه آنان به آنچه پیامبر از جانب خدا آورده است آگاهند.

۳ - علی علیه السلام از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله به امامت منصوب شده بود، البته نه به اسم، بلکه به وصف، و مسلمانان در شناخت وصف او کوتاهی کرده و با انتخاب ابو بکر به جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله کافر گردیدند. (۲)

۴ - جارودیه درباره آخرین امام سه دسته شدند: گروهی از آنان محمد بن عبد الله بن الحسن (نفس زکیه) را آخرین امام دانستند و گفتند او نمرده است و قیام خواهد کرد، و گروهی دیگر محمد بن قاسم صاحب طالقان را، و گروه سوم یحیی بن عمر فرزند حسین بن زید بن علی را. (۳)

۲ - سلیمانیه یا جریره

پیروان سلیمان بن جریر را گویند. عقاید وی در مسأله امامت به شرح زیر است:

- الف: راه تعیین امام شورا است (امامت انتخابی است، نه انتصاب از جانب خدا و پیامبر).
ب: با رأی دو نفر نیز امام تعیین می‌شود.
ج: امامت مفضول با وجود افضل جایز است.
د: امامت ابو بکر و عمر که به انتخاب امت انجام گرفت صحیح بود، و گاهی می‌گفت: اگر چه امت با وجود علی در انتخاب آنان مرتکب خطا گردید، ولی چون خطای اجتهادی بود به درجه فسق نمی‌رسد.

وی عثمان را به دلیل بدعتیایی که در دین انجام داد، و عایشه و طلحه و زبیر را به سبب جنگ با حضرت علی تکفیر می‌کرد. همچنین عقیده ائمه شیعه را در مسئله تقیه و بدا به شدت رد می‌کرد.

نظریه وی درباره جواز امامت مفضول مورد قبول گروهی از متکلمان معتزلی مانند جعفر بن حرب و جعفر بن مبشر قرار گرفت. آنان گفتند در مسأله توحید و خداشناسی به امام نیازی نیست، ولی برای اقامه حدود و قضاوت در مراعات و سرپرستی ایتم و جنگ با دشمنان و حفظ جامعه اسلامی به امام احتیاج است تا مسلمانان پراکنده نگردند، و در این جهت افضلیت حاکم شرط نیست، بلکه این هدف با حکومت مفضول نیز - هر چند فاضل و افضل موجود باشند - تأمین می‌گردد.

گروهی از اهل سنت نیز این عقیده را پذیرفتند، و حتی امامت غیر مجتهد در احکام دینی را جایز دانستند، ولی شرط کردند که فردی مجتهد پیوسته با او باشد و در احکام الهی وی را راهنمایی کند. (۴)

۳ - صالحیه و ابتریه

پیروان حسن بن صالح بن حی و کثیر النواء ملقب به ابتر بودند (۵) عقیده آنان در مسئله امامت این بود:

× علی علیه السلام پس از پیامبر بر دیگران برتر، و به امر امامت سزاوارتر بود، لیکن خود اواز روی میل و رغبت امامت را به دیگران تفویض کرد. و ما به آنچه علی به آن راضی گردید رضایت می‌دهیم.

× امامت مفضول در صورتی که فاضل و افضل به آن راضی باشند جایز است.

× درباره عثمان باید توقف کرد و سخن در مدح و ذم او نگفت، زیرا از یک طرف در زمره ده فردی است که به بهشت بشارت داده شده‌اند، و از طرف دیگر بدعت‌هایی را در دنیای اسلام انجام داد و روشی را برگزید که مورد رضایت صحابه نبود.

× هر یک از فرزندان فاطمه علیها السلام که عالم و زاهد و شجاع باشد و قیام نماید امام خواهد بود. (۶)

سؤالی که در این جا مطرح می‌شود این است که زیدیه یکی از فرقه‌های شیعه‌اند، و لازمه شیعی بودن این است که در مسئله امامت قائل به نص باشد، اما دو فرقه سلیمانیه و صالحیه را تعیین امام را شورا و انتخاب مردم می‌دانستند و این مطابق با عقیده اهل سنت است. در این صورت این دو فرقه از فرق شیعه به شمار نمی‌آیند، چنانکه شیخ طوسی در تلخیص الشافی آنان را جزو شیعه ندانسته است. (۷) در پاسخ این سؤال برخی گفته‌اند: طرح این نظریه از سوی سلیمان بن جریر و دیگران صرفاً برای توجیه خلافت دو خلیفه نخست بوده است، بدین جهت آنان تصریح کرده‌اند که علی علیه السلام از دیگران به خلافت شایسته‌تر بود. (۸)

ولی این توجیه قانع کننده نیست، زیرا اعتقاد به نص در امامت با اعتقاد به شورا و انتخاب مردم قابل جمع نیست تا بتوان از یکی برای برخی مصالح صرف نظر کرد و دیگری را پذیرفت، آری سخن صالحیه را می‌توان این گونه توجیه کرد، زیرا به گمان آنان علی علیه السلام خود حق خلافت را به دیگران تفویض کرد و به خلافت آنان رضایت داد (گرچه حق خلافت از حقوقی نیست که قابل تفویض به دیگری باشد). وجه دیگر این است که شیعه نامیدن این گروه بدین جهت نیست که آنان در مسئله امامت قائل به نص بودند، بلکه بدین جهت است که آنان زمامداران اموی و عباسی را غاصب، و خلافت را حق خاندان علی علیه السلام از اولاد فاطمه علیها السلام می‌دانستند. (۹)

به گفته عبد القاهر بغدادی، فرقه‌های سه‌گانه یاد شده درباره اینکه مرتکبان کبایر مخلد در دوزخ‌اند، می‌باشند اتفاق نظر داشتند، و در این باره با خوارج هم عقیده بودند. (۱۰)

فرقه‌های مزبور در تاریخ زیدیه دوام نیافتند و در میان متأخران زیدیه خبری از آنان نیست، شاید به این دلیل که هیچ یک از مؤسسان این فرقه‌ها از امامان و پیشوایان زیدیه نبودند. (۱۱)

پی‌نوشت‌ها:

۱ - زیرا چنانکه نوبختی نقل کرده است، ابو جارود از نظر چشم دل و چشم سر نابینا بود.

۲ - فرق الشیعه، ص ۶۷ - ۷۰.

۳ - مقالات الاسلامیین، ترجمه دکتر محسن مؤیدی، ص ۴۱، اسفرائینی، التبصیر فی الدین، ص ۲۸.

۴ - التبصیر فی الدین، ص ۲۸، ملل و نحل، ج ۱، ص ۱۶۰ - ۱۵۹، ص ۴۱.

۵ - در وجه تسمیه او به ابتر دو قول است: یکی اینکه وی بر خلاف دیگر زیدیه که به جهر به بسم الله قبل از قرائت سوره فاتحه کتاب معتقد بودند، او آن را آهسته می‌گفت، بدین جهت به ابتر ملقب گردید، زیرا ابتر به معنی کار بی برکت است، و چون او بسم الله را (بلند) نمی‌خواند کارش بی برکت بود، دکتر احمد محمود صبحی، الزیدیه، ص ۹۸، وجه دیگر این است که

او و یارانش از دشمنان ابو بکر و عمر تبری می‌جستند، پس زید بن علی به آنان گفت: «آیا شما از فاطمه زهرا علیها السلام تبری می‌جوئید؟ سپس به آنان گفت: «بترتم امرنا بترکم الله، امر ما را قطع کردید، خدا امر شما را قطع کند». (رجال کشی، ص ۲۳۶، شماره ترجمه ۴۲۹).

۶- شهرستانی، ملل و نحل، ج ۱، ص ۱۶۱.

۷- تلخیص الشافی، ج ۲، ص ۵۷-۵۶.

۸- دکتر احمد محمود صبحی، الزیدیه، ص ۱۰۱.

۹- علامه طباطبائی، شیعه در اسلام، ص ۲۱ (پاورقی).

۱۰- بغدادی، الفرق بین الفرق، ص ۳۴.

۱۱- الزیدیه، ص ۱۰۶.

دانشمندان زیدیه

کتاب: فرق و مذاهب کلامی، ص ۱۲۴

نویسند: علی ربانی گلپایگانی

نام تنی چند از مشاهیر و دانشمندان زیدیه را یادآور می‌شویم:

۱- احمد بن عیسی بن زید (۲۴۷-۱۵۷ هـ)

کتاب وی امالی است که به نام «راب الصدع» در سه جزء به تحقیق علامه علی بن اسماعیل بن عبد الله صنعانی و توسط دار النفائس بیروت (۱۴۱۰ هـ) چاپ شده است، و مشتمل بر ۲۷۹۰ حدیث از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اهل بیت علیهم السلام است.

۲- القاسم الرسی (۲۴۶-۱۶۹ هـ).

وی جد یحیی بن الحسین مؤسس حکومت زیدیه در یمن است، و تالیفات بسیاری درباره عقاید و فقه دارد.

۳- الامام الهادی:

یحیی بن الحسین (۲۹۸-۲۴۵ هـ). مؤسس حکومت زیدیه یمن است. وی نیز تالیفات بسیاری در اصول و فروع دارد.

۴- الناصر للحق (۳۰۴-۲۳۰ هـ). مؤسس دولت زیدیه در طبرستان.

۵- ابو القاسم محمد بن یحیی (۳۱۳-۲۷۸ هـ)

وی فرزند «الامام الهادی» و معروف به «الامام المرتضی» است. درباره تفسیر و فقه تالیفات داشته است.

۶- ابو الحسن احمد بن الحسين بن هارون (۴۱۱-۳۳۳)

وی نخست‌بر مذهب امامیه بود، ولی بعداً به مذهب زیدیه گرایید. شیخ طوسی علت اعراض او از مذهب امامیه را این دانسته است که وی درک و تصویر درستی از روایات مختلف درباره فروع دین نداشت، ولی باید دانست که اختلاف در فروع باعث نمی‌شود که انسان آنچه را درباره اصول با دلیل ثابت‌شده است رها کند. (۱)

۷- محسن بن محمد بن کرامه معروف به «الحاکم الحبشی» (۴۹۴-۴۱۳هـ).

از اساتید زمشخری است. فهرست آثار او را ۴۲ کتاب شمرده‌اند.

۸- ابو سعید نشوان حمیدی (متوفای ۵۷۳هـ)

از نوادر عصر خود در لغت و نحو و تاریخ بود. از وی آثاری به طبع رسیده است. از آن جمله است رساله «الحوار العین و تنبیه السامعین».

۹- عبد الله بن حمزه بن سلیمان

از نوادگان حسن مثنی (۶۱۴-۵۶۱هـ) در اصول فقه، فقه، کلام، حدیث و ادب تالیفات بسیاری داشته است.

۱۰- المؤید بالله، یحیی بن حمزه بن علی

از نوادگان امام جواد علیه‌السلام (۷۴۹-۶۶۹هـ) در علم کلام و بلاغت از معاریف عصر خود بوده است. از آثار مطبوع او کتاب «الطراز» در فن فصاحت و بلاغت و اعجاز قرآن کریم است. کتاب «الانتصار» او در فقه نیز از مهمترین منابع ابن المرتضی در کتاب «البحر الزخار» است.

۱۱- احمد بن یحیی بن المرتضی (۸۴۰-۷۶۴هـ) مؤلف کتاب «البحر الزخار».

وی از برجسته‌ترین دانشمندان زیدی در فقه و اصول است و در زمینه‌های مختلف علوم اسلامی - اعم از عقلی و نقلی - دارای تالیف است، از آثار معروف او می‌توان کتابهای زیر را نام برد:

الف: البحر الزخار الجامع لمذاهب اهل الامصار.

ب: کتاب الازهار فی فقه الائمه الاطهار. این کتاب نزد علمای زیدیه مانند کتاب عروة الوثقی نزد علمای امامیه است.

ج: طبقات المعتزلة. مطالعه این کتاب نشان می‌دهد که مؤلف، جز در مساله امامت، کاملاً با عقاید معتزله هماهنگ است.

۱۲- المنصور بالله قاسم بن محمد (متوفای ۱۰۲۹هـ)

برخی از تالیفات او عبارتند از:

الف: الاعتصام بحبل الله المتین، در فقه.

ب: المرقاة در اصول فقه.

ج: الاساس لعقاید الاکیاس، در اصول دین. بر کتاب اخیر شروحن نوشته شده است. (۲)

پی‌نوشت‌ها:

۱- التهذیب، شیخ طوسی، ۱ / ۳ - ۲.

۲- برای آگاهی بیشتر درباره شرح حال و آثار علمی دانشمندان فوق به کتاب بحوث فی الملل و النحل، ج ۷، فصل ۶، رجوع شود.

رهبران قیام و شهادت

کتاب: فرق و مذاهب کلامی، ص ۱۲۷

نویسنده: علی ربانی گلپایگانی

در این درس درباره دو مطلب بحث خواهیم کرد: یکی گزارشی کوتاه از رهبران قیام و شهادت، که همگی در قرن دوم هجری رخ داده است، و چنانکه گذشت، این رهبران، پیشوایان فکری و عقیدتی زیدیه نیستند، و دیگری حکومت‌های زیدیه در طول تاریخ.

۱- قیام و شهادت زید

زید بر ضد هشام بن عبد الملک، حاکم جائر اموی، قیام کرد و پس از نبردی حماسی و قهرمانانه- به دلیل اینکه بیعت کنندگان با وی از یاری‌اش دریغ کردند- به دستور هشام به دست فرماندار شهر کوفه، یوسف بن عمر ثقفی، به شهادت رسید، و آنگاه که مرگ را در برابر دیدگان خود می‌دید گفت: «ستایش خدای را که دینم را کامل کرد. هر آینه من از پیامبر شرم دارم که روز قیامت در کنار حوض بر او وارد شوم و به فریضه امر به معروف و نهی از منکر جامه عمل نپوشانده باشم». شهادت وی به وسیله گلوله‌ای بود که بر پیشانی او وارد شد و به مغزش اصابت کرد، و در آن لحظه، فرزندش یحیی او را مخاطب ساخت و گفت: «ای پدر تو را بشارت باد که بر پیامبر صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام وارد می‌شوی، زید در جواب گفت: آری پسر، ولی تو چه خواهی کرد؟ یحیی گفت: سوگند به خدا که با آنان خواهیم جنگید، حتی اگر کسی مرا یاری ندهد. زید فرزند را تحسین و بر جنگ با امویان تشویق کرده آنگاه گلوله را از پیشانی بیرون آورد و روحش به ملکوت اعلی پیوست.

جنازه او را در مزرعه یا بوستانی به خاک سپردند و بر آن آب جاری ساختند تا مبادا جنایتکاران اموی به آن دست یابند، ولی برخی از جاسوسان یوسف بن عمر بر این کار مطلع گردیدند و بدن زید را از خاک بیرون آوردند و در کناسه کوفه به دار آویختند.

مدت چهار سال بدن او بر بالای دار بود. پس از مرگ هشام، ولید از یوسف بن عمر خواست تا بدن او را بسوزاند و خاکسترش را بر باد دهد. (۱)

۲- قیام و شهادت یحیی بن زید

یحیی پس از شهادت پدر به مداین رفت. چون یوسف بن عمر در صدد دستگیری او بود، به ری رفت و سپس عازم نیشابور شد و سرانجام رهسپار سرخس گردید و شش ماه در آنجا اقامت گزید تا اینکه هشام بن عبد الملک از دنیا رفت. پس از او ولید بن یزید، نصر بن سیار را مأمور دستگیری یحیی کرد. مأموران وی یحیی را در بلخ دستگیر کردند، ولی ولید از بیم آنکه فتنه‌ای بر پا گردد او را آزاد ساخت. یحیی به جوزجان رفت. در آنجا حدود پانصد نفر با او بیعت کردند. نصر بن سیار، سالم بن احوز را به نبرد با او گسیل داشت. پس از سه روز جنگ، یاران یحیی همگی کشته شدند، و سرانجام یحیی نیز که هیجده سال بیش نداشت در سال ۱۲۵ هجری به شهادت رسید. (۲)

سر او را از بدنش جدا کردند و برای مادرش فرستادند، و بدنش را بر دار آویختند، و تا قیام ابو مسلم خراسانی بردار بود. وی بدن یحیی را کفن کرد و به خاک سپرد. مردم خراسان پس از شهادت یحیی هفت روز به عزاداری پرداختند و از آن پس فرزندان پسر خود را زید یا یحیی می‌نامیدند و به رسم عزاداری لباس سیاه بر تن پوشیدند، و بدین صورت خراسان به صورت مرکز نهضت علویان بر ضد امویان درآمد. (۳)

۳- قیام نفس زکیه

محمد بن عبد الله بن حسن بن حسن بن علی علیه‌السلام معروف به نفس زکیه در سال صد هجری متولد شد و در سال ۱۴۵ به دستور منصور عباسی به شهادت رسید. وی از وجوه و معاریف بنی هاشم بود و جمعی از علویان و عباسیان برای مبارزه با بنی امیه با وی بیعت کردند، که در راس آنان منصور و سفاح قرار داشتند. علمای مذاهب و متکلمان نیز رهبری محمد را در مبارزه با امویان پذیرفته بودند، چنانکه گروهی از معتزله که واصل بن عطا، و عمرو بن عبید در راس آنان بودند، نزد امام صادق علیه‌السلام آمده و پس از یادآوری وضعیت آشفته‌ای که حکومت اموی را فرا گرفته بود، محمد فرزند عبد الله بن حسن را برای رهبری قیام علیه امویان پیشنهاد کردند. (۴)

پس از آنکه خلافت به دست عباسیان افتاد، آنان روش بنی امیه را در ظلم و یانت‌بگونه‌ای شدیدتر ادامه دادند، و عهد و میثاق خود را در بیعت با محمد شکستند. این امر موجب شد که محمد نفس زکیه مبارزه با عباسیان را وجهه همت خود قرار دهد. محمد مردم را به قیام علیه منصور فرا خواند، جمع بسیاری با او بیعت کردند، ابو حنیفه (در عراق) و مالک (در مدینه) دو تن از فقیهان بزرگ اهل سنت نیز قیام محمد را تایید کردند، و بیعت مردم با منصور را به دلیل اینکه از روی اکراه بود، بی ارزش شمردند.

محمد شهر مدینه را از دست عباسیان خارج ساخت، فرماندار مدینه را عزل کرد و به زندان افکند، و برای مردم خطبه‌ای خواند و مردم را به مبارزه با حکومت ظالمانه عباسیان تشویق کرد. منصور برای محمد و برادران و فرزندان و هوادارانش امان نامه فرستاد، ولی محمد که از پیمان شکنی عباسیان آگاه بود، از قبول آن سرباز زد. منصور، عیسی بن موسی و حمید بن قحطبه را به جنگ با محمد فرستاد. وی اطراف مدینه خندقی کنده بود تا مانع از هجوم لشکر منصور به شهر گردد، ولی این کار باعث شد که او و مردم مدینه محاصره گردند، و از نظر مواد غذایی در تنگنا واقع شوند، و محمد که وضعیت را این گونه دید، بیعت خود را از مردم برداشت، و جز عده اندکی وی را ترک کردند، او که شهادت را در برابر خود مشاهده می‌کرد، بی درنگ به خانه خود رفت و صندوقی را که حاوی دفاتر بسیاری مشتمل برنامه و خصوصیات هوادارانش بود در آتش سوزاند و

پیشنهاد عباسیان را- مبنی بر اینکه در ازای تحویل آن دفاتر خود به سلامت بماند- رد کرد. از این رو، به نفس زکیه لقب یافت. (۵)

۴- قیام ابراهیم بن عبد الله

ابراهیم بن عبد الله، مانند برادرش محمد، از شخصیت‌های ممتاز بنی‌هاشم در علم و عمل بود. آنگاه که محمد در حجاز بر ضد منصور قیام کرد، او در بصره قیام کرد. آغاز قیام او با اول رمضان سال ۱۴۵ مصادف بود. افراد بسیاری که در میان آنان شخصیت‌های معروف و دانشمندان بودند با او بیعت کردند، از آن جمله ابو حنیفه قیام او را تایید کرد و مبلغ چهار هزار درهم برای ابراهیم فرستاد و او را بر جهاد با حکومت عباسی تشویق کرد.

منصور پس از شهادت محمد، و اطمینان از اینکه او در مدینه قیام نمی‌کند، عیسی بن موسی را از مدینه به نبرد با ابراهیم در بصره فرا خواند. ابراهیم از بصره بیرون رفت و دو سپاه در قریه‌ای نزدیک کوفه به نام «با خمی» با یکدیگر برخورد کردند. نخست سپاه عیسی شکست خورد، ولی به دستور ابراهیم سپاه وی تعقیب آنان را رها کرده، و بازگشتند. سپاه عیسی به تصور اینکه لشکریان ابراهیم گریخته‌اند، به آنان یورش آوردند و گروه زیادی را کشتند و گلوله‌ای نیز بر پیشانی ابراهیم وارد شد و او در ۴۲ سالگی به شهادت رسید. سر او را جدا کرده و نزد منصور فرستادند. برخی تاریخ شهادت او را اواخر ذی قعدة (بیست و پنجم) و برخی دیگر ذی حجه نوشته‌اند. (۶)

۵- شهید فخر

وی حسین فرزند علی فرزند حسن مثلث (حسن بن حسن بن حسن بن علی علیه‌السلام) بود که علیه هادی عباسی قیام کرد. مبدا قیام او مدینه بود. پس از استیلا بر مدینه، عازم مکه شد، ولی در مکانی به نام فخر با سپاه بزرگی از عباسیان مواجه شد، و حسین به دست آنان به شهادت رسید. تاریخ شهادت او را روز هشتم ذی حجه سال ۱۶۹ نوشته‌اند. برخی نیز سال ۱۷۰ هجری گفته‌اند. از امام جواد علیه‌السلام نقل شده است که پس از حادثه کربلا، حادثه‌ای فجیع‌تر از حادثه فخر نبود. (۷)

مورخان نوشته‌اند که هادی دستور داد همه اسیران را بکشند و بدنهایشان را در دروازه بغداد به دار آویزند. (۸)

۶- یحیی بن عبد الله

یحیی بن عبد الله بن حسن بن حسن بن علی علیه‌السلام پس از شهادت حسین فخری از مکه به دیلم (مازندران) گریخت و در آنجا پرچم مبارزه با هارون الرشید را برافراشت. مردم آن خطه با او بیعت کردند. هارون از این جریان نگران شد و به فکر چاره افتاد. سرانجام فضل بن یحیی را با لشکری بسیار ماموریت داد تا با هر وسیله‌ای، غائله را پایان دهد. فضل با خدعه و فریب و دادن امان از طرف هارون وی را به بغداد آورد، و هارون از وی استقبال کرد و او را به زندان افکند، و چون یحیی از مردان علم و فضیلت بود، هارون وی را در مجالس دانشمندان حاضر می‌کرد و سپس به زندان باز می‌گرداند، و سرانجام پس از دو ماه، در سال ۱۷۵ هجری در زندان در گذشت. (۹)

۷- قیام ابن طباطبا

وی محمد بن ابراهیم فرزند اسماعیل بن ابراهیم فرزند حسن مثنی است. او در زمان حکومت مامون در کوفه قیام کرد. ابو السرایا نیز به یاری او برخاست. آنان بر کوفه استیلا یافتند و پس از آن واسط و بصره را نیز فتح کردند.

خبر قیام او به مکه و مدینه و یمن رسید. در آن مناطق نیز علویان به حمایت از او قیام کردند. وی پس از چهار ماه از قیامش به طور ناگهانی کشته شد (۱۹۹ هـ).

۸- محمد بن محمد بن زید

وی در سن کودکی امامت زیدیه را عهده‌دار شد. از این روی فرماندهی ارتش را ابو السرایا بر عهده داشت، و در چند نوبت موفق شدند که لشکریان بنی عباس را شکست دهند، ولی در سال دویست هجری شکست خوردند و به خراسان گریختند و دستگیر شدند. ابو السرایا کشته شد، و محمد را نزد مامون بردند، و مدت چهل روز در بند بود، و سرانجام در ۲۰۲ هجری در بیست‌سالگی با زهر مسموم شد. (۱۰)

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- عمدة الطالب، ص ۲۵۸-۲۵۵.
- ۲- همان، ص ۲۶۰-۲۵۹.
- ۳- الزیدیه، ص ۸۴.
- ۴- همان ص ۸۵، به نقل از الامام الصادق علیه السلام، ج ۱، ص ۲۳۲.
- ۵- همان، ص ۹۱-۸۸، مقالات الاسلامیین، ترجمه مؤیدی، ص ۴۶، عمدة الطالب، ص ۱۰۵-۱۰۳.
- ۶- عمدة الطالب، ص ۱۱۰-۱۰۸.
- ۷- همان، ص ۱۸۳.
- ۸- الزیدیه، ص ۹۴.
- ۹- عمدة الطالب، ص ۱۵۱، الزیدیه، ص ۹۵.
- ۱۰- عمدة الطالب، ص ۳۰۰، الزیدیه، ص ۹۶، بحوث فی الملل و النحل، و النحل، ج ۷، ص ۳۶۶.

فرقه شیخیه

کتاب: فرهنگ فرق اسلامی ص ۲۶۶

نویسنده: دکتر محمدجواد مشکور

گروهی از شیعه «امامیه» و از پیروان شیخ احمد احسائی از علمای بزرگ شیعه در قرن سیزدهم هستند. اساس این مذهب، مبنی بر امتزاج تعبیرات فلسفی قدیم متأثر از آثار سهروردی با اخبار آل محمد(ص) است. فرق بایی و ازلی تحت تاثیر شدید این مذهب واقع شده‌اند. پس از شیخ احمد احسائی مؤسس این مذهب، شاگرد او سید کاظم رشتی (درگذشته در ۱۲۵۹ هـ) و پس از وی حاج محمد کریم خان قاجار کرمانی جانشین او شدند. در اصطلاح شیخیه، شیخ احمد احسائی را «شیخ جلیل» خوانند.

شیخ احمد که زین الدین نام داشت (۱۱۶۶ - ۱۲۴۱ هـ) از اهالی احسا یا لحساء ناحیه‌ای در جزیره العرب در مغرب خلیج فارس بود و اجدادش تا پشت دهم همه از نژاد خالص عرب بودند. وی در سال ۱۲۲۱ هـ. به ایران آمد و به حضور فتحعلیشاه قاجار رفت و مورد احترام قرار گرفت و او سه سال در کرمانشاهان، در نزد شاهزاده محمد علی میرزا دولتشاه بزیست و سپس از ایران به شام و عراق و حجاز رفت و هنگام سفر حج در بین راه درگذشت و در مدینه منوره دفن شد.

شیخ احمد احسائی کتابهایی بسیار در فلسفه و کلام و فقه و تفسیر و ادب به زبان عربی که بالغ بر نود جلد می‌شود، نگاشت. جانشین وی سید کاظم رشتی بود. او سید کاظم بن قاسم حسینی رشتی گیلانی حائری یعنی کربلایی است (۱۲۱۲ - ۱۲۵۹ هـ). اجدادش از اشراف سادات حسینی مدینه بودند و دو نسل بود که ایرانی شده بودند. جدش سید احمد بعثت‌شیوع طاعون از مدینه گریخت و به رشت رفت. وی در اصطلاح شیخیه ملقب به «سید نبیل» است. سید در جوانی به یزد رفت، و به شیخ احمد احسائی پیوست و سپس به کربلا رهسپار شد و تا پایان عمر در آن شهر به تدریس و ترویج مکتب شیخیه مشغول بود، و بالغ بر یکصد و پنجاه جلد کتاب و رساله نوشت که غالباً رمز آسا و غیر مفهوم است.

او در کربلا مورد توجه علمای عصر خود گردید، محمود آلوسی مفتی بغداد صاحب «مقامات آلوسی» درباره سید کاظم گوید: اگر سید در زمانی می‌زیست که ممکن بود نبی مرسل و پیغمبری باشد من اول من آمن بودم، زیرا شرایط لازم به اخلاق و علم کثیر و عمل به سجایای معنوی در شخص او موجود است. از جمله شاگردان سید، حاج محمد کریمخان کرمانی و سید علی محمد شیرازی معروف به باب است.

بعضی نوشته‌اند: نجیب پاشا حاکم عثمانی که در زمان سید، مسئول قتل و غارت کربلا بود، سید را دعوت کرد تا از وی دیدن نماید و ظاهراً مراتب احترام را به جای آورد ولی به او قهوه‌ای مسموم خوراند و سید در ذیحجه سال ۱۲۵۹ هـ. درگذشت و در جوار قبر امام حسین (ع) مدفون شد.

مهمترین کتاب سید کاظم «شرح القصیده» است که در شرح قصیده لامیه پاشا عبدالباقی افندی عمری موصلی والی عراق در دوره عثمانی نوشته است. سبب سرودن آن قصیده به مناسبت ارسال روپوش برای مرقد امام همام موسی بن جعفر (ع) از طرف سلطان محمودخان ثانی پادشاه عثمانی می‌باشد. این روپوش قطعه پوشی از پوششهای ضریح مطهر حضرت رسول (ص) بود که سلطان مذکور بعنوان تحفه برای ضریح حضرت موسی بن جعفر (ع) فرستاد. این قصیده را پاشا عبدالباقی در مدح آن حضرت سروده و مطلع آن چنین است:

و افتک یا موسی بن جعفر تحفه

منها یلوح لنا الطراز الاول

سید کاظم رشتی در شرح این قصیده از غرایب علم بخصوص جغرافیای آسمان سخن گفته. وی برای مدینه علم که به قول او در آسمان قرار دارد و حدیث انا مدینه العلم و علی بابها اشاره به آنست و برای آسمان بیست و دو محله قایل شده که در وسط محله بیست و دوم صد و شصت کوچه را نام برده و نام و نشان هر کوچه را با اسامی غریب و عجیب یاد کرده که بیشتر شباهت به «رسالة الغفران» ابو العلاء معری و کمدی الهی دانته دارد. چون این شرح را بر پاشای مذکور خواندند گفت: «خدا می‌داند که آنچه را سید گفته خارج از منظور و خیالات شعری من است.» این کتاب در سال ۱۲۷۰ هـ. در تهران به طبع رسیده است. بعد از سید کاظم رشتی شاگرد او حاج محمد کریم خان قاجار (۱۲۲۵ - ۱۲۸۸ هـ.) فرزند حاج ابراهیم خان ظهیر الدوله پسر مهدیقلی خان پسر محمد حسن خان پسر فتحعلی خان قاجار است که پدرش ابراهیم خان پسر عمو و داماد فتحعلیشاه بود، جانشین سید شد. حاج محمد کریمخان مؤسس فرقه شیخیه کرمانیه است. وی از علمای بزرگ زمان خود بود و بالغ بر دویست و شصت کتاب و رساله تالیف کرد. پدرش ظهیر الدوله چند سالی والی خراسان و کرمان بود و به شیخ احمد احسائی دست ارادت داد و فتحعلی شاه را به ملاقات با شیخ تشویق نمود. پس از وی فرزندش حاج محمد خان قاجار (۱۲۶۳ - ۱۳۲۴ هـ.) رئیس فرقه شیخیه کرمان شد و او را از علمای بزرگ آن طایفه دانند و عدد کتب و رسالاتی که نوشته به دویست و پنجاه جلد کتاب می‌رسد. پسر بزرگ حاج محمد کریمخان، حاج رحیم خان بود که پس از پدرش دعوی جانشینی او کرد و طرفدارانی هم داشت و با دو برادرش که کوچکتر از او بودند به نام حاج محمد خان و حاج زین العابدین خان که یکی پس از دیگری جانشین حاج محمد کریمخان شدند منافسه داشت. حاج محمد رحیم خان برای پدر جز علم فقهت و تقوی مسندی

دیگر قایل نبود و شخصا با متصوفه و بالاسریهای کرمان سازش داشت، از این جهت مورد توجه شیخیه قرار نگرفت. پس از حاج محمد کریم خان پسرش حاج زین العابدین (۱۲۶۰ - ۱۲۷۶ ه. و سپس ابو القاسم خان ابراهیمی (۱۳۱۴ - ۱۳۹۰ ه. و پس از او حاج عبدالرضا خان جانشین پدر شد که در سال اول انقلاب ایران ترور شد و درگذشت (۱۳۵۸ شمسی).

شیخیه کرمان را بنا به انتساب به مؤسس آن حاج محمد کریم خان، کریمخانیه گفتند و رئیس این فرقه را سرکار آقا خطاب می‌کنند. پس از حاج محمد کریم خان شیخیه بر چند فرقه شدند: یکی «باقریه» پیروان محمد باقر خندق‌آبادی که نخست نماینده حاج محمد کریم خان در همدان بود سپس دعوی استقلال کرد، این شخص بعدها معروف به میرزا محمد همدانی شد و او همانست که جنگ بین شیخی و بالاسری را در همدان براه انداخت. میرزا محمد باقر دارای تالیفات بسیاری است. وی از کرمان با میرزا ابوتراب از مجتهدان شیخیه از طایفه نفیسیهای کرمان و عده‌ای دیگر مهاجرت کردند و در نائین و اصفهان و جندق و بیابانک و همدان طرفدارانی یافتند و سرانجام فرقه شیخیه «باقریه» را در همدان تشکیل دادند.

شیخیه آذربایجان پیرو حاج میرزا شفیع ثقة الاسلام تبریزی (درگذشته در ۱۳۰۱ ه. هستند. این شیخیه را «ثقة الاسلامیه» نیز گویند. پس از حاج میرزا شفیع، پسرش میرزا موسی و بعد از وی میرزا علی معروف به ثقة الاسلام دوم یا شهید که در سال ۱۳۳۰ قمری به جرم مشروطه خواهی به دست روسهای تزاری به دار آویخته شد و پس از وی برادرش میرزا محمد به ریاست این طایفه رسید.

طایفه دیگر شیخیه «حجة الاسلامی» هستند که از میرزا محمد مامقانی تکفیر کننده سید علی محمد باب و محکوم کننده او به مرگ در شهر تبریز پیروی می‌کند. وی حجة الاسلام لقب داشت و از شاگردان سید کاظم رشتی به شمار می‌رفت. دیگر شیخیه «عمید الاسلامی» هستند که جمله ایشان با اختلاف مشرب از شیخیه تبریز به شمار می‌روند. طایفه دیگر از شیخیه، «احقاقیه» هستند که پیرو آخوند ملاباقر اسکویی می‌باشند. وی از فضلاء شیخیه در کربلا بود و پسران سید کاظم رشتی نزد او درس می‌خواندند و پس از درگذشت سید دعوی جانشینی او را کرد و چون کتابی به نام «احقاق الحق و ابطال الباطل» در ردّ حاج محمد کریم خان کرمانی نوشت، از این جهت فرزندان او نام خانوادگی خود را احقاقی گرفتند. این طایفه غالباً در آذربایجان و کربلا و کویت زندگی می‌کنند و پیشوای ایشان اکنون آقا شیخ رسول احقاقی است.

شیخیه، شیعیان مخالف خود را «بالاسریه» می‌خوانند زیرا بالاسریه متشرعه هستند که نماز خواندن در بالای سر امام را جایز دانند. حال آن که پشت‌سریها یا شیخیه در هنگام نماز در حرم پیغمبر(ص) و ائمه معصومین(ع) از لحاظ ادب و احترام طوری می‌ایستند که قبر میان ایشان و قبله واقع شود. مخالفان متشرع ایشان یعنی بالاسریها در این کار نوعی غلو دیده گفتند: شیخیه در حقیقت قبر امام را قبله قرار می‌دهند و این نوعی شرک است. به همین جهت «بالاسریها» عمداً در هنگام نماز بالای سر مرقد رو به قبله و پشت‌به امام می‌ایستند.

گویند: در زمانی که شیخ احمد احسائی در کربلا می‌زیست به جهت حرمت امام پشت‌سر قبر امام نماز می‌کرد. شیخیه روایتی هم در این باب از حضرت صاحب الزمان(عج) در کتب خود آورده‌اند که فرموده: «لا يجوز ان يصلی بين يده و لا عن يمينه و لا عن شماله لان الامام لا يتقدم عليه و لا يساوی». یعنی جایز نیست که در جلوی امام و نه در طرف دست راستش و دست چپش نماز گزارند زیرا کسی بر امام مقدم نتواند بود و برابر هم نیست. شیخیه اصول دین را منحصر در چهار اصل: توحید، نبوت، امامت و رکن رابع می‌دانند. به عقیده ایشان رکن چهارم دین شناختن شیعه کامل است که همان مبلّغ و ناطق اوّل باشد و او واسطه در بین شیعیان و امام غایب است و احکام را بلا واسطه از امام می‌گیرد و به دیگران می‌رساند. ولی مشایخ شیخیه با غیر اهل این طایفه می‌گویند: مقصود از رکن رابع توّلّی و تبرّی است یعنی دوست داشتن ائمه معصومین(ع) و دوری جستن از دشمنان ایشان است.

درباره معاد و عدل گویند: اعتقاد به این دو اصل لغو و غیر محتاج الیه است، چه اعتقاد به خدا و رسول ضرورتاً مستلزم اعتقاد به قرآن و مافی الکتاب است و از جمله عدل و معاد است. عدل یکی از صفات ثبوتی خداوند است، اگر ما آن را بپذیریم چرا سایر صفات «ثبوتیه» از قبیل: علم، قدرت، حکمت و غیره از اصول دین نباشد. اصل رکن رابع را حاج محمد کریم خان کرمانی بنا نهاده است و شیخیه آذربایجان به این اصل اعتقاد ندارند بدان جهت شیخیه کرمان را که پیرو حاج محمد کریم خان هستند «رکنیه» نیز خوانند. شیخیه گویند که: معاد جسمانی وجود ندارد و بعد از انحلال جسم، عنصری که باقی می ماند جسم لطیفی است که به اصطلاح ایشان جسم هورقلیایی است. هورقلیا که ظاهراً کلمه سریانی است، همان قالب مثالی می باشد که اصطلاحات فلسفی شیخ احمد احسائی است. وی می گوید: آدمی را دو جسم است، یکی مرکب از عناصر زمانی که به منزله اعراض جسم حقیقی است و آن مانند جامه ای است که انسان آن را می پوشد و از تن بیرون می آورد و آنچه پس از مرگ می پوشد و از میان می رود همین جسم است. دیگر سرشتی است که آدمی از آن آفریده شده و زمانی نیست و از عالم هورقلیا است و در گور او باقی خواهد ماند و آنچه آدمی در روز رستاخیز به هیات آن زنده خواهد شد همین جسم مثالی است و ثواب و عقاب اخروی مربوط به همین جسم می باشد. هفتاد و دو ملت. مکتب شیخی از حکمت الهی شیعی. کتب و رسالات مشایخ شیخیه. نقطه الکاف.

Shorter Encyclopedia of Islam, p. 512 – 515

فرقه نصیریّه

کتاب: فرهنگ فرق اسلامی ص ۴۴۲

نویسنده: دکتر محمدجواد مشکور

آنان را «انصاریه» و «علویه» نیز گویند و منسوب به ابن نصیر نامی هستند که در قرن پنجم از شیعه امامیه منشعب شدند و در شمال غربی سوریه جای گرفتند.

تعالیم نصیریّه عبارت است از التقاط عناصر شیعه و مسیحیت و معتقدات ایران پیش از اسلام. به عقیده ایشان خدا، ذات یگانه ای است مرکب از سه اصل لا یتجزی بنامهای:

«معنی»، «اسم»، «باب»، این تثلیث به نوبت در وجود انبیاء مجسم و متجلی گشته است و آخرین تجسم با ظهور اسلام مصادف شد و آن ذات یگانه در تثلیث لا یتجزایی در وجود علی(ع) و محمد(ص) و سلمان فارسی تجسم یافت، بدین سبب تثلیث مزبور را با حروف عمس (ع - م - س) معرفی می نمودند که اشاره به حروف اول سه اسم علی(ع) و محمد(ص) و سلمان است.

«نصیریّه» معتقد به تناسخند و مانند دروز به دو دسته روحانی تقسیم می شوند یکی «عامه» و دیگری «خاصه». طبقه خاصه از خود کتب مقدسی دارند و مضمون آنها را تاویل می کنند ولی برای عامه مکشوف نمی سازند. مراسم مذهبی را روحانیان ایشان بر بلندیاها در بقاعی که (قبه) نامیده می شود برگزار می کنند.

قبه ها معمولاً بر مقابر اولیای آن طایفه قرار دارد.

«نصیریه» در بزرگداشت عیسی(ع) افراط می کنند و حواریون و عده ای از شهدای مسیحی را محترم می شمردند و به تعمید و اعیاد مسیح نیز توجه دارند.

برخی از دانشمندان فرق «علی الهی» و «نصیریه» را یکی دانسته اند و این نظر صحیح نیست زیرا تنها چیزی که اهل حق و نصیریه را متحد می سازد همان الوهیت علی(ع) است که اختصاص به همه فرقه های غلاة شیعه دارد ولی در دیگر عقاید و تشریفات مذهبی به هیچ وجه با یکدیگر یکسان نیستند.

طایفه «نصیریه» امروزه، در جند الاردن در شام و بخصوص در شهر طبریه مسکن دارند. شهرستانی گوید: «نصیریه» در الوهیت علی(ع) چنین استدلال کنند که ظهور روحانی در جسد جسمانی امری است که هیچ خردمندی منکر آن نیست.

اما در جانب خیر در ظهور روحانی در جسم مانند ظهور جبرئیل در بعضی اشخاص است گاه جبرئیل به صورت اعرابی یا بشر دیگر بر پیغمبر ظاهر می شد اما از جانب شرع ظهور شیطان به صورت انسان جایز است حتی جن به صورت بشر ظاهر می گردد و به زبان آدمی سخن می گوید و چون جایزست که خداوند به صورت اشخاص ظاهر شود بالاتر از علی(ع) کی است که به صورت او ظاهر نگردد؟ و بعد از او در جسم فرزندان او نیاید که بهترین مردم بودند و به زبان ایشان سخن نگوید. علی(ع) اهل باطن و اسرار بود پیغمبر(ص) فرمود: انا احکم بالظاهر و الله یتولی السرائر از این جهت پیغمبر(ص) چون به ظاهر حکم می کرد جنگ با مشرکین بر او واجب شد و چون علی(ع) بر سرایر و بواطن مردم علم داشت مامور قتال منافقان شد.

پیغمبر(ص)، علی(ع) را به عیسی(ع) تشبیه کرد و گفت: ای علی(ع) اگر مردم آنچه را که درباره عیسی(ع) بن مریم گفته اند درباره تو نمی گفتند هر آینه من درباره تو سخنها و گفتارهایی را می راندم، از این جهت علی(ع) را در رسالت تشریک نبوت حضرت محمد(ص) دانستند.

پیغمبر(ص) گفت: در میان شما کسی است که برای تاویل قرآن جنگ می کند در حالی که من برای تنزیل می جنگیدم.

این که علی(ع) توانست با منافقان بجنگد و با مار سخن گوید و در خیبر را بکند به قوت جسدانی نبود بلکه به نیروی الهی و قوه ربانی بود، زیرا خداوند به صورت او مجسم گشت و به دست او جهان را آفرید و بزبان وی سخن گفت و علی(ع) پیش از خلق آسمانها و زمین موجود بود.

شهرستانی بین «نصیریه» و «اسحاقیه» که هر دو فرقه به الوهیت علی(ع) معتقد بودند یک نوع امتیاز قابل شده و گفته: نصیریه تمایل بیشتری به قرار دادن جزء الهی در علی(ع) دارند و حال آن که «اسحاقیه» مایلند که علی را در نبوت با پیغمبر شریک بدانند.

«نصیریه» سبب وجه تسمیه خود را نسبت آن قوم به غلام حضرت علی(ع) (نصیر) می دانند. از اعیاد مهم نصیریه می توان این عیدها را نام برد:

۱ - عید غدیر در هجدهم ذی الحجه.

۲ - عید فطر.

۳ - عید قربان یا اضحی.

۴ - عید فراش یعنی شبی که پیغمبر(ص) از مکه به مدینه هجرت کرد و علی(ع) در فراش او خفت.

۵ - عید غدیر دوم که آن را یوم الکسا گویند که حدیث مذکور در آن روز نازل شد و پنج تن یعنی محمد(ص) و علی(ع) و فاطمه(س) و حسن(ع) و حسین(ع) در زیر کساء قرار گرفتند.

۶ - عید ایرانی نوروز و مهرگان.

کتاب کوچکی به عنوان کتاب «التعلیم الدیانة النصریة» که مخطوط است و در کتابخانه ملی پاریس تحت عنوان شماره ۶۱۸۲ مضبوط می‌باشد در عقاید آن فرقه تالیف یافته است و در آن صد و یک سؤال و جواب مطرح شده است، چنان که می‌پرسد کیست که ما را آفریده؟ علی بن ابیطالب.

از کجا بدانیم که علی(ع) خداوند است؟ از آنجایی که خود بر سر منبر گفت:

انا سر الاسرار انا شجرة الانوار انا دلیل السماوات، الخ کیست که ما را به شناختن پروردگارمان خوانده است؟

او محمد(ص) که در خطبه فرمود: «علی ربی و ربکم».

سپس گویند که: محمد(ص) حجاب علی(ع) است یعنی علی(ع) خداوند است و در محمد(ص) پنهان شده است.

«نصیریة» در کتاب «المجموع»، علی(ع) را به نام احد و صمد و لم یلد و لم یولد و قدیم لم یزل توصیف کرده‌اند و شهادت مذهب ایشان چنین است:

اشهد ان لا اله الا علی بن ابیطالب و علی هو الذی خلق محمدا و سماه الاسم و محمد هو حجاب علی و مسکنه و محمد خلق سلمان الفارسی من نور نوره و جعله الباب و المكلف بنشر دعوته و محمد خلق الایتام الخمسة.

یتیمان پنجگانه عبارت بودند از: مقداد و ابوذر غفاری و عبد الله بن رواحه و عثمان بن مظعون و قنبر بن کدان دوسی.

نصیریة به چهار طایفه تقسیم می‌شوند:

۱ - **حیدریة** منسوب به حیدر که لقب حضرت علی(ع) است.

۲ - **شمالیة** که گویند علی(ع) آسمان است و در آفتاب جای دارد و شمس همان محمد(ص) است از این جهت ایشان را «شمسیه» نامیدند.

۳ - **کلازیة یا قمریة** که معتقد بودند علی(ع) در ماه ساکن است و هرگاه آدمی شرابی صاف بنوشد به ماه نزدیک می‌شود و پیشوای این طایفه محمد بن کلازی بود.

۴ - **غیبیة** گفتند: خداوند تجلی کرد و سپس پنهان شد و اکنون زمان غیبت است و آن غایب علی(ع) است و ایشان مانند اسماعیلیه خداوند را مجرد از صفات دانند: علویه.

ملل و نحل، شهرستانی، ص ۱۵۴ - ۱۶۹.

مذاهب الاسلامیین، ج ۲، ص ۶۲ - ۴۲۵ - ۴۵۹ - ۴۶۰ - ۴۷۴ - ۴۹۵.

اسلام در ایران، ص ۳۲۱ - ۳۲۶.

سوسن السلیمان، ص ۲۳۱ - ۲۴۶.

فرقه قدریه

کتاب: فرق و مذاهب کلامی، ص ۲۴۷

نویسنده: علی ربانی گلپایگانی

محور بحث نزد این فرقه افعال اختیاری انسان - خصوصاً کارهای ناروای او - بود. آنان فکر می‌کردند که اعتقاد به قدر پیشین الهی در افعال اختیاری انسان، با مختار و مرید بودن او در انجام این کارها سازگار نیست، و در این صورت تکلیف و مجازات افراد خطا کار عادلانه نخواهد بود. و از طرف دیگر هر گاه افعال انسان متعلق قدر و قضای الهی باشد، کارهای ناروای او به خدا نسبت داده خواهد شد، و این امر با تنزه و پیراستگی خداوند از قبایح و ناروایی‌ها منافات دارد.

از آنچه گفته شد، سه نکته به دست می‌آید:

الف: مسئله مورد بحث نزد قدریه، افعال اختیاری انسان، و قدر پیشین خداوند بود.

ب: عقیده آنان این بود که افعال اختیاری انسان از دایره قدر پیشین الهی بیرون است، لذا «قدریه» به معنی نافیان قدر الهی در کارهای اختیاری بشر است.

ج: انگیزه آنان از ابراز این عقیده دفاع از اختیار انسان و عدل الهی بود.

تاریخ پیدایش و رهبران

قدریه یکی از کهن‌ترین فرق کلامی است که در جهان اسلام پدید آمد. تاریخ دقیق ظهور آنان روشن نیست، ولی قدر مسلم این است که در نیمه دوم قرن نخست هجری این فرقه مطرح بوده و فعالیت داشته است،^(۱) زیرا نویسندگان ملل و نحل از معبد جهنی به عنوان یکی از پیشتازان قدریه یاد می‌کنند. و تاریخ وفات او را هشتاد هجری نگاشته‌اند، وی به دست عبد الملک مروان یا حجاج به قتل رسید.

از دیگر رهبران و مروجان اندیشه قدری غیلان دمشقی است. وی در سال ۱۱۲هـ به دست هشام بن عبد الملک کشته شد، و سومین پیشوای قدریه جعد بن درهم است که در سال ۱۲۴هـ به دست خالد بن عبد الله قسری به قتل رسید.

بغدادی در این باره گفته است:

«ثم حدث فی زمان المتأخرین من الصحابة خلاف القدريّة فی القدر والاستطاعة من معبد الجهنی و غیلان الدمشقی و الجعد بن درهم...»^(۲)

شهرستانی نیز تاریخ پیدایش قدریه را عصر متأخرین صحابه دانسته، و از معبد جهنی و غیلان دمشقی و یونس اسواری به عنوان پیشوایان قدریه یاد کرده است.^(۳) از روایتی که طبرسی در کتاب احتجاج نقل کرده به دست می‌آید که حسن بصری (متوفای ۱۱۰هـ) نیز از طرفداران اندیشه قدر بوده است، زیرا در آن روایت آمده است که حسن بصری به ملاقات امام باقر

علیه السلام رفت، امام به او فرمود: «شنیده‌ام تو بر این عقیده‌ای که خداوند افعال بندگان را به آنان واگذار کرده است». آنگاه او را از چنین عقیده‌ای بر حذر داشت و فرمود: «ایاک ان تقول بالتفویض...»^(۴) و حسن بصری سکوت اختیار کرد و چیزی نگفت. سکوت وی در چنین موقعیتی گواه این است که وی آن عقیده را قبول داشته است.

سید مرتضی نیز از داود بن ابی هند روایت کرده که حسن بصری می‌گفت: «کل شیء بقضاء الله و قدره الا المعاصی»^(۵).

قدریه و امویان

رابطه قدریه با حاکمان اموی رابطه‌ای قهرآمیز و خصمانه بود، و این بدان جهت بود که امویان معمولاً قضا و قدر الهی را به گونه‌ای تفسیر می‌کردند که مستلزم مجبور بودن انسان در افعال خود بود. آنان با چنین تفسیر جبر آمیزی از قضا و قدر الهی - که متأسفانه عوام پسند نیز بود - سیاست‌های استبدادی خود را توجیه می‌کردند. به نقل ابن قتیبه (متوفای ۲۷۶) هنگامی که معاویه، با تطمیع و تهدید، گروهی از مهاجران و انصار را به بیعت با یزید وادار کرد، و مورد اعتراض عایشه واقع شد، در پاسخ گفت: «ان امر یزید قضاء من القضاء»^(۶). دیگر حاکمان اموی نیز این روش معاویه را به کار می‌بردند، چنانکه ابو علی جبایی گفته است: «اولین کسی (از حکام اموی) که از عقیده جبر طرفداری کرد معاویه بود. وی همه کارهای خود را به قضا و قدر الهی مستند می‌کرد و بدین وسیله در برابر مخالفان عذر می‌خواست. پس از وی این اندیشه در میان زمامداران اموی رواج یافت»^(۷).

صواب و خطای قدریه

قدریه در مخالفت با عقیده جبر و دفاع از اختیار انسان و عدل الهی بر صواب بودند، ولی در روشی که انتخاب کرده بودند، یعنی انکار قدر الهی در افعال انسان، بر خطا بودند، چرا که لازمه‌اش این است که انسان در انجام کارهای خود مستقل از مشیت و قدر خداوند عمل کند، که با اصل توحید در خالقیت و تدبیر منافات دارد. و به عبارت دیگر دایره سلطنت و قدرت الهی را محدود می‌سازد، و به نوعی ثنویت و شرک در مقام خلق و تدبیر می‌انجامد. این نقد بر قدریه در روایات ائمه اهل بیت علیهم السلام وارد شده است که برخی را یادآور می‌شویم:

۱- شیخ صدوق در کتاب ثواب الاعمال از امام علی علیه السلام روایت کرده که فرمود:

«لکل امة مجوس، و مجوس هذه الامة الذین یقولون لا قدر»^(۸).

۲- امام باقر علیه السلام به حسن بصری فرمود:

«ایاک ان تقول بالتفویض، فان الله عز و جل لم یفوض الامر الی خلقه وهنا منه و ضعفا...»^(۹).

۳- از امام رضا علیه السلام روایت شده که فرمود:

«مساکین القدریة ارادوا ان یصفوا الله عز و جل بعد له فاخرجوه من قدرته و سلطانه»^(۱۰).

در پایان این بحث چند نکته را یادآور می‌شویم:

۱- در مکتب اهل بیت علیهم السلام عقیده جبر و تفویض هر دو باطل است، و عقیده صحیح همان اختیار است که از طریق امر بین الامرین تفسیر شده است.

۲- از دیدگاه اهل بیت علیهم السلام عمومیت قدرت و خالقیت خداوند مستلزم استناد قبایح افعال انسانها به خدا نیست، زیرا در این جا باید میان قدر و مشیت تکوینی، و قدر و مشیت تشریعی فرق گذاشت.

۳- در مکتب اهل بیت علیهم السلام هم عقیده نافیان قدر به عقیده مجوس تشبیه شده است، و هم عقیده معتقدان به جبر، نافیان از آن جهت که انسان را فاعل مستقل کارهای خود می دانستند و لازمه آن اعتقاد به دو آفریدگار است مانند (خدا و انسان) مجوس به دو مبدا (یزدان و اهریمن) عقیده داشتند. و جبرگرایان از آن جهت که به سان مجوس نکاح با مادران و دختران را جایز می دانستند، و آن را به خدا نسبت می دادند، و افعال ناروای بشر را به خداوند نسبت می دادند.

۴- قدریه، چون با بنی امیه روشی سازش ناپذیر و ماجراجویانه داشتند، چندان دوام نیاوردند، ولی نظریه آنان درباره قدر مورد قبول معتزله قرار گرفت و ادامه یافت.

پی نوشت ها:

۱- مقصود این نیست که قبل از آن اندیشه قدریه در بین مسلمانان وجود نداشته است، بلکه مقصود این است که این عقیده به صورت یک فرقه خاص قبل از این وجود نداشت.

۲- الفرق بین الفرق، ص ۱۸-۱۹.

۳- الملل و النحل، ج ۱، ص ۳۰.

۴- الاحتجاج، ص ۳۲۶.

۵- امالی السید المرتضی، ج ۱، ص ۱۰۶.

۶- الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۵۸، ۱۶۱.

۷- المغنی، قاضی عبد الجبار، ج ۸، ص ۴.

۸- بحار الانوار، ج ۵، ص ۱۲۰، روایت ۵۸، به نقل از ثواب الاعمال.

۹- الاحتجاج، ص ۳۲۶.

۱۰- بحار الانوار، ج ۵، ص ۵۴.

تاریخچه فرقه مرجئه

کتاب: فرهنگ فرق اسلامی ص ۴۰۱

نویسنده: دکتر محمدجواد مشکور

پس از شهادت حضرت علی(ع) و روی کار آمدن بنی امیه، توده مردم که معروف به سواد اعظم شدند، در برابر خوارج که نه امامت حضرت علی(ع) و نه خلافت معاویه را قبول داشتند و نیز در مقابل شیعیان علی(ع) که معتقد به امامت وی بودند، فرقه جدیدی را تشکیل دادند که «مرجئه» خوانده می‌شوند.

نخستین ماخذ موجود از فرقه مرجئه نامه‌ای از حسن بن محمد بن حنفیه است، متن این نامه با شرحی مفصل در مقاله محققانه ژوزف فان اس ذیل کتاب «الارجاء» آورده شده است.

رساله حسن بن محمد بن حنفیه تحت عنوان: فی الرد علی القدریه و کتاب «الارجاء» کهن‌ترین سندی است که به دست ما رسیده است.

کتاب «فقه الاکبر» را که منسوب به امام ابو حنیفه است از منابع عقاید این فرقه به شمار می‌آورند.

فضل بن شاذان از علمای قدیم شیعه در کتاب «الایضاح فی الرد علی سائر الفرق»، اطلاعات گرانبهایی درباره «مرجئه» به دست می‌دهد.

درباره اشتقاق واژه «مرجئه» اختلاف است حسن بن محمد بن حنفیه در کتاب «الارجاء» معتقد است که منشا ارجاء به عصر حضرت موسی(ع) باز می‌گردد، آن جا در پاسخ سؤال از نسلهای گذشته حضرت موسی(ع) به فرعون گفت: «علم آن به نزد خدا در کتاب او که لوح محفوظ باشد قرار دارد و چیزی از پروردگار من پنهان نیست و او هیچ چیز را فراموش نمی‌کند.»

در آن کتاب به نقل از قرآن مجید چنین آمده است:

کان الارجاء علی عهد موسی نبی الله اذ قال له فرعون: «... ما بال القرون الاولی؟» قال: و هو ینزل علیه الوحی حتی قال: «... علمها عند ربی فی کتاب لا یضل ربی و لا ینسی.» طه/۲۰، ۵۲ - ۵۳.

ابو منصور ماتریدی در کتاب «التوحید» الارجاء را به معنی تاخیر آورده و از قول «حشویه» می‌گوید که: این گروه از آن جهت «مرجئه» نامیده شدند که همه کارهای خوب را ایمان نمی‌نامند.

باید دانست که کلمه ارجاء در لغت به دو معنی آمده: یکی انجام دادن کاری پس از کار دیگر و معنی دوم آن امید داشتن به آینده است.

برای تسمیه این فرقه چند وجه ذکر کرده‌اند: نخست آن که، این فرقه نیت و عقیده را اصل شمردند و گفتار و کردار را بی‌اهمیت دانستند.

دوم آن که - معتقد بودند همانگونه که عبادت کردن با کفر سودی ندارد، گناه کردن هم چیزی از ایمان نمی‌کاهد.

سوم آن که - بعضی از دانشمندان مانند نوبختی «ارجاء» را به معنی امیدوار کردن گرفته‌اند، زیرا این فرقه اهل کبایر را با ادای شهادتین از مزیت ایمان نومید نمی‌ساختند و آنان را کافر نمی‌شمردند و برای همه امید آموزش داشتند. «مرجئه» از مخالفان سرسخت خوارج بودند زیرا خوارج می‌گفتند: مسلمان با ارتکاب گناه کبیره کافر می‌شود. اما «مرجئه» بر خلاف آنان عقیده داشتند که مسلمانان با ارتکاب کبیره از اسلام خارج نمی‌شود و همین عقیده باعث شد که سیاست خود را بر سکوت بنا نهند و بگویند: اگر امام یا خلیفه مرتکب کبیره شود از ایمان خارج نیست و واجب الاطاعه است و می‌توان در نماز به او اقتدا کرد. طریحی در «مجمع البحرین» می‌نویسد که: «ارجاء» در لغت به معنی تأخیر است چنان که خدای تعالی فرموده: «و آخرون مرجون لامر الله...» سوره توبه / ۱۰۷ یعنی تأخیر اندازان امر خداوندند.

آنان را «مرجئه» و نسبت به آن را مرجئی مانند (مرجعی) دانستند.

در لغت آمده که: رجل مرج یعنی شخص تأخیر اندازنده مانند: رجل معط یعنی مرد بخشاینده و نیز آنان را به تخفیف مرجیه نیز گفته‌اند. آنان گفتند که: ایمان قول بلا عمل است زیرا ایشان قول را مقدم می‌دانستند و عمل را مؤخر و نیز آنان را از این جهت «مرجئه» نامیدند برای این که حکم اهل گناهان کبیره را تا روز قیامت به تأخیر اندازند.

در حدیث آمده است که: الشیعة سمت العامة، المرجئة، یعنی شیعه، سنیان را مرجئه نامید، زیرا سنیان گمان کردند که خداوند نصب امام را به تأخیر انداخت تا نصب او پس از پیغمبر (ص) بر اختیار امت باشد.

در حدیث دیگر «اشاعره» را مرجی و «قدریه» را معتزلی دانستند.

نخستین کسی که ویژگیهای سیاسی مرجئه آغازین را بیان کرده است خرلوف فان فلو تن van - vlo ten است که اطلاعات خود را بر شعری از ثابت بن قطنه نهاده است.

ثابت از شعرای «مرجئه» بود و در عصر بنی‌امیه می‌زیست و از یاران یزید بن مهلب سردار بزرگ اموی به شمار می‌رفت.

ثابت در عقاید مرجئه قصیده‌ای سرود که ابو الفرج اصفهانی آن را در کتاب «الآغانی» نقل نموده است و این ابیات از آن چکامه است:

یا هند فستمعی لی ان سیرتنا

ان نعبد الله لم نشرك به احدا

نرجو الامور اذا كانت مشبهه

و نصدق القول فی من جار او عندا

لا نسفک الدم الا ان یراد بنا

سفک الدماء طریق واحد جددا

من یتق الله فی الدنيا فان له

اجرا التقى اذا وفى الحساب غذا

و ما قضى الله من امر فليس له رد

و ما يقض من شىء يكن رشدا

كل الخوارج مخط فى مقاله

و لو تعبد فيما قال و اجتهدا

اما على و عثمان فانهما

شقا العصا و بعين الله ما شهدا

يجزى على و عثمان بسعيها

و لست ادرى بحق ايه وردا

یعنی: ای هند از من بشنو که روش ما آن است که بندگی خداوند را کنیم، خدایی که یکتا و بی‌انبازست.

ما کارها را اگر مورد اشتباه باشد به تاخیر می‌اندازیم و سخن هر کس را که ستم کند و یا عناد ورزد تصدیق می‌کنیم.

ما خون کسی را نمی‌ریزیم مگر این که بخواهد در طریق پراکنده خود خون ما را بریزد. هر کس در دار دنیا از خدا بترسد
برایش اجر و پاداش پرهیزکاران است زمانی که به حساب هر کس در روز قیامت برسند.

آنچه را قضای خداوند باشد انجام خواهد گرفت و هیچ کس نمی‌تواند آن را بازگرداند.

و هر چه را که خداوند اراده کند چیزی است که در آن خیر می‌باشد.

اما علی(ع) و عثمان، شق عصای مسلمانان کردند و به دید الهی ننگریستند.

پاداش داده می‌شوند علی(ع) و عثمان به کوشش خودشان و من براستی نمی‌دانم که کدام از آن دو بهترند.

«مرجئه» را اعتقاد بر این بود که: سرنوشت آن جهانی مردم را پیشاپیش نمی‌توان معین کرد و باید آن را به حکم خدا
وا گذاشت.

در مقابل ایشان خوارج می‌گفتند: برای مسلمان ایمان قلبی بسنده نیست و مرتکب کبیره جزء مؤمنان به شمار نمی‌آید.

«معتزله» و از آن جمله واصل بن عطا بر آن بودند که مرتکب گناه کبیره نه مؤمن و نه کافر بلکه در میان کفر و ایمان قرار
دارد و اگر طاعت کند مؤمن و اگر کفر ورزد به کفر نزدیکتر شود. درباره حکومت امویان «مرجئه» معتقد بودند که فرمانروایی
ایشان به خواست خدا بوده و به همین جهت حکومت آنان مشروع است حتی اگر گناهای مرتکب شده باشند. فقط باید با
کسانی مبارزه کرد که بر روی مسلمانان شمشیر می‌کشند که در این عبارت مقصود آنان خوارج است.

یکی دانستن حق و قدرت از طرف مرجئه برای بنی‌امیه، موجب انتقاد «معتزله» و «قدریه» شد. عبدالملک مروان کوشید تا با منع گفتگو درباره قدر از انتقاد مردم در مورد حکومت بنی‌امیه جلوگیری کند.

حجاج بن یوسف حاکم عراق از مجامع «مرجئه» پشتیبانی می‌کرد و به سعید بن جبیر کوفی سردار سیاه پوست خود که مرجی بود مقامی حساس واگذار کرد اما رفتار حجاج با ددمنشی که داشت مرجئه را ناراضی ساخت. موضوعی که بیش از همه مرجئه را برانگیخت این بود که حجاج مردم را به دشنام دادن حضرت علی(ع) در همه جا امر می‌کرد و آن را شرط وفاداری به امویان می‌دانست.

از این جهت علمای «مرجئه» متفق‌الرای شدند که به بی‌دینی و رفض اشخاص را، بدعت به شمار آورند.

در جنگ دیر الجمجم (۸۲ هجری) که حجاج علیه ابن اشعث کرد، مرجئه در صف ابن اشعث مبارزه می‌کردند.

هنگامی که عمر بن عبدالعزیز خلیفه شد «مرجئه» به تقویت دستگاه خود پرداختند.

عمر بن عبدالعزیز سب و دشنام علی(ع) را در ملاء عام پایان بخشید و قریه فدک را به اولاد فاطمه بازگردانید.

مقدسی، در «احسن التقاسیم» می‌نویسد: مردم دماوند «مرجی» بودند و روستاهای ایشان را بی‌مسجد دیده و گوید: از مسلمانی به توحید بسنده نموده جز زکات هیچ عمل ظاهری انجام نمی‌دهند.

بغدادی سه گروه از «مرجئه» را بر شمرده می‌گوید: دسته‌ای از ایشان مانند غیلان و ابی‌شمر و محمد بن شیبب بر کیش قدریان معتزلی رفته و قایل به قدر و ارجاء و تاخیر در ایمان شدند.

گروه دوم - بر کیش جهم بن صفوان رفته و قایل به جبر و ارجاء در ایمان بودند.

گروه سوم - از جبر و قدر بیرون رفتند.

هدف نخستین مرجئه بویژه آنان که در کوفه و بصره پراکنده گشتند آن بود که جامعه مسلمانان را با مخالفت و یا محکوم ساختن هر یک از خلفای راشدین که از سوی شیعه و خارجیان و نیز هواخواهان تندروی عثمان عنوان می‌شد، یکپارچه سازند.

یکی از شاعران شیعه در نکوهش مرجئه گفته است:

إذا المرجی سرک ان تراه

یموت بدائه من قبل موته

فجدد عنده ذکری علی(ع)

و صل علی النبی(ص) و اهل بیهته

یعنی هرگاه می‌خواهی شادمان شوی از این که یک مرجی بدرد خود پیش از مرگ بمیرد، ذکر نام علی(ع) را در پیش او تجدید کن و به پیغمبر و اهل بیت او درود فرست. بعضی از غلاة شیعه مانند مغیره بن سعید به نقل از سعید بن جبیر از پیغمبر(ص) روایت کردند که فرمود: «المرجئه یهود هذه الامة» یعنی مرجئه یهودیان این امتند.

فرقه‌های مرجئه از این قرارند:

یونسیه پیروان یونس نمیری

عبیدیه پیروان عبید مکتب

غسانیه پیروان غسان کوفی.

بوثوبانیه پیروان ابو ثوبان کوفی

تومنیه پیروان ابو معاذ تومنی

صالحیه پیروان صالح بن عمرو صالحی.

عقیده «مرجئه» درباره امام یعنی جانشین رسول(ص) خدا، این بود که پس از انتخاب امام به «اجماع» باید هر چه او گوید اطاعت کرد و فرمان او را واجب شمرد.

«مرجئه» عصمت امام را از خطا لازم نمی‌دانستند و پیدایش این فکر بر اثر تسلط بنی امیه بود چون آن حکومت به صورت ظاهر نظم و امنیت را در بلاد اسلامی برقرار کرده بود و سواد اعظم مردم که بیشتر آنان طبقات پیشه‌ور و زارع و اهل شهرها را تشکیل می‌دادند و هرج و مرج و جنگ را موجب اتلاف نفوس و ضرر و زیان اموال خود می‌دانستند از این جهت نظم و امنیت از هر وقت بیشتر مطلوب ایشان بود و این عقیده کاملاً به نفع معاویه و اعقاب او تمام شد.

«مرجئه» وسیله تقویت دستگاه بنی امیه شدند و تا این خاندان روی کار بودند آن فرقه نیز اعتباری داشت ولی همین که بساط دولت اموی برچیده شد «مرجئه» هم از اهمیت و اعتبار افتادند.

بعضی از فرق اسلام عقیده ارجاء را پذیرفتند و از این جهت به قول شهرستانی «مرجئه» به چهار صنف تقسیم می‌شوند: مرجئه خوارج - مرجئه قدریه - مرجئه جبریه - مرجئه خالص.

نخستین کسی که اهل سنت را مرجئه نامید به روایت ابن ابی‌العوام، نافع بن ازرق خارجی بود.

مقریزی مرجئه را غلاة فی اثبات الوعد و الرجاء و نفی الوحید می‌خواند.

شهرستانی آنان را «وعدیه» خوانده است.

برخی از علمای اسلام ابو حنیفه را نیز مرجی دانستند و گفتند که: او در نامه‌ای که به یکی از پیروان خود نوشته از «مرجئه» دفاع می‌کند.

گسترش افکار «مرجئه» در خراسان با پیشروی و رواج مذهب ابو حنیفه در آن سامان توأم بوده است.

در کتاب «فضائل بلخ» از نقش ابو حنیفه در امر «ارجاء» سخن رفته است و در آن جا آمده است که: بعضی از مشایخ و علمای کوفه، بلخ را مرجی آباد می‌گفتند و در این کتاب چنین آمده است: «به سبب آن که ابو حنیفه را مرجی می‌گفتند و همه اهل

بلخ پیرو مذهب او بودند، اهل خراسان چون به سوی عراق هجرت کردند به خدمت برخی علمای دیگر رفتندی مگر علمای بلخ که همیشه ایشان به حضرت ابو حنیفه تحصیل کردند.»

ابو مطیع بلخی (در گذشته در ۱۸۳ هـ) مؤلف کتاب «فقه الالبسط» که متضمن جوابی از ابو حنیفه است به تبعیت از «مرجئه» گوید که: جدید الاسلام اگر قرآن نداند باز مؤمن است.

ابو مطیع، کتاب «العالم و المتعلم» را که احکام ارجائی ابو مقاتل سمرقندی است و شخص اخیر آن را به ابوحنیفه نسبت داده است گردآورده است، این دو اثر یعنی «فقه الالبسط» و «العالم و المتعلم» اساس کلام «مرجئه» را تشکیل می‌دهد.

امیر اسماعیل سامانی از علمای حنفی حمایت می‌کرد و به آنان مناصبی می‌داد.

امیر اسماعیل (۲۷۹ - ۲۹۵) دانشمندان سمرقند و بخارا و دیگر شهرهای ماوراء النهر را فراخواند و از آنان خواست که مذهب سنت و جماعت را بیان کنند، آنان حکیم سمرقندی را بر آن داشتند تا شرحی بر آن مذهب بنویسد.

کتاب او که بر اساس فقه ابوحنیفه نوشته شده بود معروف به «السواد الاعظم» شد و مورد تایید علما قرار گرفت.

در این کتاب از معتقدات «مرجئه» یاد شده است، که مؤمنان را به اطاعت از سلطان، حتی سلطان ظالم، سفارش می‌کنند و این اطاعت را مایه وحدت جامعه اسلامی می‌دانند.

الانتصار، ابن خیاط، ص ۷۴.

تاریخ طبری، ج ۱۴، ص ۵۳۹.

الفصول المختارة، ج ۱، ص ۵۱۰.

مقالات الاسلامیین، ص ۱۲۷ - ۱۹۷.

التنبیه و الرد، ص ۴۷، ۱۳۹.

الحوار العین، ص ۱۵۰، ۱۵۳، ۲۰۳.

الفرق بین الفرق، ص ۱۲۱، ۱۲۳.

المقالات و الفرق، ص ۱۳۱ - ۱۳۲.

فرق الشیعه نوبختی، ص ۶.

احسن التقاسیم، ص ۳۷، ۳۹، ۳۹۸.

ملل و نحل شهرستانی.

العقیده و الشریعة، ص ۱۸۳.

اصطلاحی دیگر مرجئه و نقدی بر مرجئه

کتاب: فرق و مذاهب کلامی، ص ۲۷۶

نویسنده: علی ربانی گلیایگانی

درباره مرجئه اصطلاح دیگری نیز گفته شده است، که زمان آن مقدم بر اصطلاح پیشین است، و آن مربوط به اختلافی است که درباره خلیفه سوم و امام علی علیه السلام میان مسلمانان رخ داده بود. گروهی به هواخواهی عثمان بر ضد علی علیه السلام سخن می گفتند، و گروهی به هواخواهی علی علیه السلام عثمان را مورد انتقاد و ملامت قرار می دادند. در این زمان حسن فرزند محمد بن (حنفیه متوفای ۹۵ یا ۹۹ ه) برای حل این اختلاف پیشنهاد کرد مسلمانان از دو خلیفه اول و دوم به نیکی یاد کنند، ولی درباره دو خلیفه دیگر (عثمان و علی علیه السلام) و کسانی چون طلحه و زبیر که با آنان مخالفت کردند، سخنی نگویند، و حکم درباره آنان را به خدا و روز قیامت واگذارند. (۱)

ویلفرد مادلونگ (۲) در این باره می گوید: «جنبش سیاسی - مذهبی مرجئه در پی دومین جنگ داخلی و قیام شیعیان کوفه به رهبری مختار به طرفداری محمد بن حنفیه به وجود آمد. بحث اصلی بر سر آن بود که انتخاب دو خلیفه اول، ابو بکر و عمر، بی چون و چرا شایسته تایید است، اما داوری مرجئه - که به خصوص در کوفه و بصره پراکنده شدند - آن بود که با امتناع از سب هر یک از خلفای راشدین، در بین امت مسلمان وحدت ایجاد کنند». (۳)

خطای مرجئه

درباره ایمان از دو جهت می توان بحث کرد: یکی از نظر احکام و آثار دنیوی آن، که در این صورت اقرار به شهادتین کافی است، و دیگری از نظر احکام اخروی و سعادت و رستگاری انسان، که باید گفت، اعتقاد قلبی و اقرار زبانی کافی نبوده، عمل صالح نیز لازم است. از این رو در آیات قرآن، پیوسته ایمان با عمل صالح همراه آمده است، چنانکه می فرماید:

«و العصر ان الانسان لفي خسر الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات».

بالاخر از این، قرآن کریم بر عمل تاکید بسیار کرده، می فرماید:

«و ان ليس للانسان الا ما سعى و ان سعيه سوف يری». (۴)

گذشته از این، آنان به تفاضل در ایمان نیز معتقد نبودند، و ایمان همه افراد را در یک سطح می دانستند. این عقیده نیز بر خلاف صریح آیات قرآن کریم است. چنانکه می فرماید:

«هو الذي انزل السكينة في قلوب المؤمنين ليزدادوا ایمانا مع ایمانهم». (۵)

و نیز می فرماید:

«انهم فتية آمنوا بربهم و زدناهم هدى و ربطنا على قلوبهم». (۶)

ارجاء، اخلاق و سیاست

نظریه ارجاء خطر بزرگی برای اخلاق بشری است، و عاملی است برای ترویج فساد و بی‌بند و باری، چنانکه ابزار مناسبی در دست زمامداران مستبد و تبیهکار نیز خواهد بود. به همین دلیل، هیچ یک از زمامداران اموی با مرجئه به خاطر عقیده ارجاء مخالفت نکرده‌اند. همچنین مصلحان جامعه اسلامی - به ویژه ائمه اهل بیت علیهم السلام - با نظریه ارجاء شدیداً مخالفت کرده‌اند.

از امام صادق روایت شده که به مسلمانان درباره خطر اندیشه مرجئه برای فرزندان‌شان هشدار داد و فرمود:

«بادروا اولادکم بالحديث قبل ان یسیقکم الیهم المرجئه». (۷)

گفتنی است که نکوهش مرجئه در احادیث نبوی نیز وارد شده است. (۸)

این بحث را با روایتی از امام صادق علیه‌السلام در ابطال عقیده مرجئه پایان می‌دهیم. فردی به امام صادق علیه‌السلام گفت: مرجئه در مقام احتجاج با ما می‌گویند: همان گونه که هر کس نزد ما کافر است نزد خدا نیز کافر است، کسی که نزد ما مؤمن است (اظهار ایمان می‌کند) نزد خداوند نیز مؤمن خواهد بود.

امام علیه‌السلام فرمود: «سیحان الله» چگونه این دو یکسان است، با آنکه کفر، اقرار عبد است علیه خود، و با وجود اقرار، بین و شاهد لازم نیست، ولی ایمان، یک ادعاست، و اثبات آن نیاز به شاهد دارد، و آن عبارت است از عقیده و عمل. پس هر گاه این دو هماهنگ باشد، مدعای او ثابت خواهد بود و احکام ظاهری بر آن مترتب می‌گردد. البته چه بسا افرادی که اظهار ایمان می‌کنند، ولی نزد خداوند مؤمن نخواهند بود. (۹)

پی‌نوشت‌ها:

۱- بحوث فی الملل و النحل، ج ۳، ص ۶۸.

۲- PWiferd madalung

۳- مکتبها و فرقه‌های اسلامی در سده‌های میانه، ویلفرد مادلونگ، ترجمه جواد قاسمی، ص ۸۹.

۴- نجم / ۳۹ - ۴۰.

۵- فتح / ۴.

۶- کیهف / ۱۳.

۷- فروع کافی، ج ۴، ص ۴۷، روایت ۵.

۸- الايضاح، ص ۴۶.

۹- اصول کافی، ج ۲، باب الكبائر، روایت ۲۱، ص ۲۱۶.

عقاید مرجئه

ایمان و عمل

نقطه اشتراک تمامی طرفداران مرجئه جدا کردن حوزه ایمان از عمل است. اما درباره ماهیت ایمان اختلافی بین آنان وجود دارد. بعضی ایمان را همان معرفت دانسته‌اند عده‌ای دیگر علاوه بر معرفت خضوع قلبی را اضافه کرده‌اند و بعضی

تصدیق (اقرار زبانی) را لازم دانسته‌اند. در نظریه افراطی‌گیری ایمان همان تصدیق است و اقرار زبانی و اصولاً معرفت خدا ربطی به تعریف ایمان ندارد.

مسئله دیگری که وجود دارد در مورد داخل شدن اعتراف به حقانیت رسولان در مفهوم ایمان است که این مسئله نیز مورد اختلاف است.

یکی دیگر از مسائل اختلافی در مورد همین مسئله ایمان، ارتباط درونی اجزاء ایمان و مرز کفر است. به تبع اختلاف نظر در مفهوم ایمان در مرز کفر هم اختلافهایی به وجود آمده است مثلاً اگر ما ایمان را فقط معرفت بدانییم طبیعتاً جهالت مرز کفر است. البته باید توجه داشت که با توجه به فلسفه پیدایش مرجئه، کشش اصلی به سمت اثبات ایمان و دور شدن از تکفیر و کفر است در این صورت شرایط برای ایمان سهل‌تر و برای تکفیر دشوارتر است، اشعری می‌گوید: مرجئه جز کسانی را که همه امت بر تکفیر آنها اجماع دارند کافر نمی‌دانند. (۱) در کنار این مطلب توجه به این مسئله که عضد الدین ریجی می‌نویسد: جمهور فقها و متکلمین احدی از اهل قبله را تکفیر نمی‌کنند (۲) جالب و تأمل برانگیز است.

مفهوم فسق نزد مرجئه

مرجئه با اصرار بر استقلال ایمان از عمل، مرتکب کبیره را داخل در حوزه ایمان کرده‌اند، بر خلاف خوارج که اصرار بر کفر مرتکب کبیره دارند. معتزله نیز حد وسط را اختیار کرده و مفهوم فسق را برای حل این مسئله عنوان کرده‌اند. به طوری که او را تنها فاسق می‌خوانند نه مؤمن و نه کافر. مرجئه نیز این تعبیر را در مورد مرتکب کبیره به کار می‌برند اما او را مؤمن می‌دانند. البته این اطلاق فسق، بین فرقه‌های مختلف خوارج شدت و ضعف دارد.

مسئله وعید و نظریه مرجئه

مرجئه، جدای از آنکه اصرار بر آن دارند که مرتکب کبیره را از خلود در جهنم معاف سازند تمایل دارند تا درباره ورود موقت او نیز مفری بیابند که البته در این راه با مشکلات عدیده‌ای که مهمترین آنها ظواهر برخی از آیات قرآن است رو به رو شده‌اند. در این باره که آیا اصولاً وعید (عذاب) برای فساق در قرآن آمده است یا خیر، دیدگاههای مختلفی از ناحیه مرجئه مطرح شده است، که بعضاً با قدری یا جبری بودن قائل مرتبط است.

اختلافاتی که تا اینجا مطرح شد در مباحثی بود که اساساً ارجاء در آن دیدگاههای محوری داشت.

باید توجه داشت که فرقه‌ها، در عقاید جاری جامعه خود درگیر شده و اختلاف نظرهایی در میان رهبران آنها پدید می‌آمده است.

اما مرجئه به دلیل هضم شدن در اهل سنت و جماعت، نتوانستند آن قدر پایدار بمانند که در مسایل دیگر دیدگاههای مهمی را که مختص آنها باشد، عرضه کنند. برای آشنایی بیشتر با اختلاف نظرهای مرجئه درباره «معاصی انبیاء»، «حبط اعمال»، «توحید»، «رؤیت»، «خلق قرآن»، «ماهیه الباری»، «اسماء و صفات» می‌توان به مقالات الاسلامیین اشعری مراجعه کرد.

خلافت و استفاده از سیف

درباره خلافت، بسیاری از مرجیان، همانند اهل حدیث، در خلافت خلفای نخست تردید داشتند در عین حال برخی از مرجیان همچون غیلان، اعتقادی به لزوم خلافت در قریش نداشتند.

درباره آراء مرجیان در خروج بر سلطان و استفاده از زور برای اقامه حق، باید به شرکت آنان در شورشهای ضد اموی توجه داشت. اشعری هم عقیده بیشتر آنان را در جواز خروج بر سلطان نقل کرده است. (۳)

(«مرجئه» رسول جعفریان) با تلخیص

تقسیمات و فرق مرجئه (۴)

در یک تقسیم کلی می‌توان مرجئه را به دو گروه تقسیم کرد:

الف) کسانی که در مورد حضرت علی و عثمان قضاوتی نکردند و امر آنانرا به خدا واگذار کردند. (مرجئه در رابطه با مسائل اجتماعی)

ب) گروهی که قائلند ایمان تنها گفتار است و عمل در آن نقشی ندارد. (مرجئه در رابطه با مسائل اعتقادی و کلامی)

در مورد گروه اول می‌توان به صورت کلی‌تر چنین گفت، مرجئه گروهی بودند که در رابطه با امور مشتبّه، قضاوتش را به روز قیامت واگذار می‌کنند تا خداوند درباره آن امور تصمیم بگیرد. این اعتقاد در صور مختلفی ظهور کرد که یک نمونه آنرا ما ذکر کردیم.

گروه دوم خود به چند فرقه تقسیم شده‌اند که عبارتند از:

۱- قائلین به تأخیر و جدایی عمل از ایمان و اینکه ایمان قابل نقص و زیادت نیست و استثنا نمی‌پذیرد، به این گروه «مرجئه الفقهاء» می‌گویند، عده‌ای از اهل کلام مثل اشاعره و ماتریدیّه و ابو حنیفه و بعضی فقها داخل در این جرگه شدند پیدایش این نظریه را بین سالهای ۷۳ تا ۸۳ هجری قمری دانسته‌اند.

۲- قائلین به اینکه ایمان مجرد معرفت بوده و معصیت به ایمان ضرری نمی‌رساند. جهیمیه و غیلانیه و شمیره از این گروهند، به این عده «مرجئه غالی» می‌گویند.

۳- قائلین به اینکه ایمان فقط قول زبانی است و حتی معرفت در آن نقشی ندارد، این نظریه را به کرامیه نسبت داده‌اند.

برای مرجئه تقسیمات دیگری هم ذکر کرده‌اند مثل یونسیه، عبیدیه، عنسانیه، بوثوبانیه، توفیه و صالحیه که به اعتبار مشایخ این فرقه‌ها نامگذاری شده‌اند. (۵)

ایمان، اسلام و عمل در لسان اهل بیت (ع) (۶)

در پایان این مقاله شایسته است تأملی در دیدگاه اهل بیت نسبت به عمل و نقش آن در ایمان داشته باشیم که طبیعتاً این تأمل، خود نقدی بر نظریه ارجاء خواهد بود.

از آیات قرآن و همچنین روایات ائمه استفاده می‌شود که محدوده اسلام جدای از محدوده ایمان است، ایمان تصدیق قلبی است و در مرحله‌ای بالاتر از اسلام قرار دارد. در حالیکه اسلام تنها شهادتین لسانی و عمل به شرع است.

در روایتی از امام صادق (ع) ایمان معرفت نسبت به اعتقادات و احکام دانسته شده (۷) با این بیان ممکن است مسلمان بدون ایمان داشته باشیم اما مؤمن بدون اسلام ممکن نیست. انسان گناهکار طبق بیان این روایات از حوزه ایمان خارج می‌شود اما از حوزه اسلام بیرون نمی‌رود و با توبه و استغفار می‌تواند مجدداً به محدوده ایمان داخل شود. کفر وقتی حاصل می‌شود که حلال خدا حرام شمرده شود یا بالعکس، و یا اینکه ضروری از دین انکار شود. مرجئه مرتکب کبیره را مؤمن می‌دانند که در اینجا تا حدی با بیانات ائمه اختلاف و تعارض دارند. در ضمن ائمه نپذیرفته‌اند که ایمان حد ثابتی داشته باشد و کم و زیاد نشود، (۸) در این روایات از ایمان داری

درجات و مراتب مختلفی است. نکته دیگر اینکه در روایات، نقش عمل را در ایمان منتفی ندانسته‌اند.

و در برابر موضع افراطی ارجاء، امام صادق (ع) فرموده‌اند: ملعون است کسی که ایمان را صرف گفتار و بدون عمل بداند. (۹) در روایت دیگری امام عمل را تنبیه وجود ایمان دانسته‌اند.

حتی در بعضی از روایات عمل جزو ایمان دانسته شده و در تعریف ایمان آورده‌اند که الایمان قول و عمل اخوان شریکان. (۱۰)

در مجموع باید گفت در لسان اهل بیت ایمان و عمل هر دو اهمیت دارند و ایمان بدون عمل اساساً انسان را از حوزه ایمان بیرون می‌برد البته نه به سوی کفر که به سوی اسلام صرف که عبارت از ظواهر است.

برای آشنایی با دیدگاه‌های متکلمین شیعه می‌توان به اوائل المقالات شیخ مفید (ص ۷۰-۷۱) و الذخیره سید مرتضی (ص ۵۳۶-۵۳۷) و همچنین رسائل المرتضی (ج ۱، ص ۱۵۵) و کشف المراد علامه حلی (ص ۴۵۴) مراجعه کرد، که دیدگاه آنها نیز همان دیدگاه، اهل بیت و روایات می‌باشد.

پی‌نوشتها:

(۱) مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۲۰۷

(۲) المواقف، ص ۳۹۲

(۳) مطالب ابن قسمت، از کتاب القدريه و المرحبه، ناصر بن عبدالکریم، تهیه شده است.

(۴) فرهنگ فرق اسلامی، محمد جواد مشکور.

(۵) مرحبه تاریخ و اندیشه، رسول جعفریان ص ۱۰۲ به بعد

(۶) مقالات الاسلامیین، اشعری، ج ۲، ص ۱۲۵

(۷) الکافی، ج ۲، ص ۲۴

(۸) الکافی، ج ۲، ص ۳۴.

(۹) بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۱۹.

(۱۰) الکافی، ج ۲، ص ۳۵.

مرجئه

حسن بن محمد بن حنفیه بنیانگذار ارجاء:

بر اساس نوشته‌های شرح حال نویسان، حسن فرزند محمد بن حنفیه نخستین کسی است که درباره ارجاء سخن گفته و مطلب نوشته است. شهرستانی می‌گوید: او بر آن بود که صاحب گناه کبیره تکفیر نمی‌شود، زیرا طاعات و معاصی از اصل ایمان نیست، ولی عمل را مؤخر از ایمان نمی‌دانست. (۱)

ابن حجر می‌نویسد: به گفته حسن: در مورد کسانی که در فتنه (جنگ صفین) وارد شدند نباید ابراز عقیده کرد. اما در مورد ارجاء مربوط به ایمان سخنی نگفته. این حرف کمی با حرف شهرستانی منافات دارد. (۲)

بنابر این اولین اندیشه ارجاء تنها به معنای عدم شهادت بر مخطی یا مصیب بودن کسانی است که در فتنه افتاده‌اند. اصطلاح ابن سعد درباره «مرجئه الاولی» نیز مؤید همین معناست. (۳) حسن اولین کسی است که در ارجاء تألیفی از خود به یادگار گذاشته است. در مورد تأثیر آثار او، نکته مهمی که وجود دارد، اینست که غیلان دمشقی مذهب ارجاء را از حسن بن محمد بن حنفیه گرفته است. (۴)

طبق این شواهد اولین اصل مرجئه عدم قضاوت در مورد افرادی است که در فتنه گرفتار آمده‌اند.

دومین سند رسمی ارجاء شعر ثابت بن قطنه
بایعت ربی بیعا ان وفیت به

جاورت قتلی کراما جاوروا احدا
یا هند فاسمعی ان مسیرتنا
ان نعبد الله لم نشرک به احدا
نرجی الامور اذا کانت مشبهه
و نصدق القول فیمن جار او عندا
المسلمون علی الاسلام کلهم
و المشرکون اشتهوا دینهم قددا
و لا اری ان ذنبا بالغ احدا
من الناس شرکا اذا ما وحدوا الصمد
من یتق الله فی الدنیا فان له
اجر التقی اذا وفی الحساب غدا
و ما قضی الله من امر فلیس له
رد و ما یقض من شیء یکن رشدا
کل الخوارج مخط فی مقاتله
و لو تعبد فیما قال و اجتهدا

در این شعر به صراحت عمل از ایمان جدا نشده، همچنین در مورد عدم زیادت و نقصان ایمان مطلبی وجود ندارد، بلکه فقط بر این مسأله تأکید شده است که مسلمان بعد از مسلمان شدن و با ادعای اسلام، لفظ شرک بر او اطلاق نمی‌شود، همچنین،

گناه یک مسلمان را داخل حوزه شرک نمی‌کند. روشن است که این مطلب می‌توانسته نگرش کلامی جدایی عمل از تعریف ایمان را به وجود آورد، طبق این شعر مرجئه در برابر ستمکاران موضع گیری می‌کنند. بر اساس این شعر، باید این نظر را پذیرفت که مرجئه نخستین در مسلمان دانستن همه مسلمانان اصرار می‌ورزیده‌اند برخلاف خوارج. این نگرش نه علم را توجیه می‌کند و نه از ارزش عمل می‌کاهد.

تا اینجا مرجئه دو مطلب را پذیرفته‌اند:

الف) همه طرفهای درگیر مسلمان هستند.
ب) قضاوت در مورد آنها به خدا و روز قیامت واگذار می‌شود.

ابو حنیفه تئوری پرداز ارجاء:

از جمله مباحث جنجال بر انگیز درباره مرجئه، بحث ارتباط ابو حنیفه با این فرقه است، زمانی اتهام مرجئی بودن برای ابو حنیفه از مهمترین اتهامات او و استادان و شاگردان وی بوده است، اما بعدها کوشش فراوانی صورت گرفته تا در این باره از وی دفاع شود، البته این دفاع، بدین معنی نیست که ارجاء او چیز دیگری بوده و با ارجاء دیگران فرق می‌کرده، چرا که بسیاری دیگر، اعتقادشان در مورد ارجاء شبیه معتقد او بوده و مورد مدح قرار گرفته‌اند.

شایسته است ابتدا در مورد حماد بن ابی سلیمان (م ۱۲۰) مهمترین استاد ابو حنیفه سخنی بیان کنیم. این حماد از محدثان کوفی و مرجی مذهب بوده است. گفته‌اند که ریاست مرجئه را داشته و اولین کسی بوده که در کوفه ندای ارجاء داده است. (۵)

ابو حنیفه از برجسته‌ترین شاگردان او بوده است، پس از درگذشت او اهل حدیث به دلیل مرجئی بودنش، بر وی طعنه زدند، شاگردان حماد ابتدا فرزندش را جانشین او کردند اما از عهده کارها برنیامد، سپس ابو حنیفه پذیرفت و پس از آن بود که مقبولیت عام یافت. (۶) از دیگر استادان ابو حنیفه محارب بن دثار است که به نوشته ابن سعد از مرجئه الاولی بوده است. (۷)

یکی دیگر از شاگردان حماد نیز که از سران مرجئه به شمار می‌آید موسی بن ابی کثیر است که از متکلمان مرجئه بوده است.

بنابر این محفل درس حماد بن ابی سلیمان مرجئی پرور بوده است. نقلهای فراوانی در مورد مرجئی بودن ابو حنیفه در دست است البته در مقابل این نقلها عده‌ای هم مرجئی بودن او را انکار کرده‌اند، شهرستانی یکی از آنهاست که اتهام مرجئی بودن ابو حنیفه را دروغ می‌داند اما در میانه سخنش اشاره کرده که ابو حنیفه تعریف ایمان را به گونه‌ای آورده که مرجئه قائل بوده‌اند. (۸)

در این باره نمی‌توان تردید کرد که ابو حنیفه ارزش عمل را در تئوری کم نمی‌کرده است، نظریه جدایی ایمان و عمل، اصولاً فلسفه وجودیش، دفاع از کسانی بود که مؤمن بودند و گرفتار فتنه شده بودند. این نظریه برای اثبات ایمان هر دو گروه که عمل متفاوت داشتند، ایجاد شده بود، هر چند بعدها به اباحی گری منجر شد، اما رؤوس مرجئه خود از عباد و فقها بودند و در عمل وفادار به شرع و هیچگاه اباحی گری را تأیید نکرده‌اند.

ابو حنیفه، تئورسین نظریه جدایی ایمان و عمل:

ابو حنیفه می‌گوید: عمل جز ایمان است و ایمان جز عمل، بسیاری از اوقات مؤمن اعمالی را انجام نمی‌دهد مثل زن حایض که تکلیف نماز و روزه ندارد، اما نمی‌توان گفت ایمان هم در آن دوره از وی مرتفع شده است. در فقه اکبر می‌گوید: ایمان همان اقرار و تصدیق است، ایمان اهل آسمان و زمین از آنجهت که ایمان بدان دارند زیادت و نقصان بر نمی‌دارد گرچه از جهت یقین و تصدیق زیادت و نقصان در آن وجود دارد. همه مؤمنان در معرفت، یقین، توکل، محبت، رضا، خوف، رجاء و ایمان مساوی با یکدیگرند. (۹)

رساله العالم و المتعلم آینه ارجاء

این رساله در ردیف تألیفات ابو حنیفه شمرده شده است، در این رساله ابو حنیفه عقاید خود را پیرامون ایمان و محدوده آن بخوبی بیان کرده است. با توجه به مطالب این رساله می‌توان عقاید ابو حنیفه را چنین خلاصه کرد.

- ۱- ایمان جدای از عمل است و شدت و ضعف ندارد.
- ۲- ارجاء به معنی توقف در مقابل امور مبهم و مشتبه است و قضاوت نکردن در مورد دو دسته‌ای که مقاتله می‌کنند.
- ۳- دو گروه مقاتل هر دو بر صواب نیستند، یا هر دو بر خطا یا یکی بر خطاست.
- ۴- انبیاء و بعضی که شهادت به بهشتی بودن آنها داده شده به بهشت می‌روند، کافران به جهنم، در مورد دیگران باید توقف کرد.
- ۵- مؤمن با انجام گناه حتی کبیره از دایره ایمان خارج نمی‌شود.

غلو در ارجاء و سیر انحطاط آن

ابن خرم طایفه‌ای را به عنوان غلاة المرجئیة نام می‌برد و می‌گوید آنان بر دو دسته‌اند: دسته‌ای که ایمان را همان قول و کلام دانسته‌اند و حتی اگر شخص در قلب خود کفر بورزد او را مؤمن می‌دانند (محمد بن کرام سجستانی) طایفه دوم ایمان را یک اعتقاد قلبی می‌دانند، حتی اگر شخص کفر بورزد یا بت بپرستد یا در ظاهر بر مرام یهود و نصرانیت باشد، باز همچنان مؤمن است. (۱۰) (جهنم بن صفوان)

همه کسانی که خواسته‌اند مرجئه را بکوبند، همین نحو اتهامها را بر آن وارد کرده‌اند.

ارجاء مقول به تشکیک است و در آن مراتب گوناگونی وجود دارد. مراتب بالای آن همان ارجاء غالی است.

بنا به اظهار برخی صاحب نظران ارجاء به تدریج رو به اباحه گری گذاشت، (۱۱) حتی اگر این امر درست باشد مسلماً سران اولیه ارجاء خواهان آن نبوده‌اند. در دوره مأمون ارجاء با اباحی گری تا حدود زیادی مرادف گشته بود، نهایت مرجئه در اهل سنت و جماعت محو شدند.

مرجئه و سیاست:

ظاهر امر آن است که گریز مرجئه از بحثهای مذهبی-سیاسی درباره علی و عثمان برای جدا کردن مسیر خود از سیاست بوده است. اما همان گونه که واقعیات تاریخی بیان می‌کند، گریز آنان از بحث فوق به علت سودمند ندانستن آن بوده است و آنان مشارکتی فعال در سیاست و فعالیت بر ضد بنی امیه داشته‌اند.

شرکت مرجئه در قیام عبدالرحمن بن اشعث بر ضد امویان، حمایت از شورش یزید بن مهلب درگیری شدید غیلان دمشقی با امویان و نهایتاً قتل او به دست هشام، نمونه‌هایی از حرکت‌های سیاسی مرجئه بر علیه امویان است.

مرجیان خراسان نیز در قیامهای علیه بنی امیه شرکت کرده‌اند. در دوره بنی عباس برخی بر ضد حکومت و برخی در کنار هارون و وزیر وی بوده‌اند.

پی‌نوشتها:

- (۱) الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۲۸
- (۲) تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج ۲، ص ۳۲۱
- (۳) طبقات الکبری، ابن سعد، ج ۶، ص ۳۰۷
- (۴) المنیه و الامل فی شرح الملل و النحل، ص ۱۳۷
- (۵) الضعفاء الکبیر، ج ۱، ص ۳۰۷
- (۶) عقود الجمان فی مناقب الامام الاعظم النعمان، ص ۱۲۸
- (۷) طبقات الکبری، ابن سعد، ج ۶، ص ۳۰۷
- (۸) الملل و النحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۱۲۷، ۱۲۶
- (۹) شرح الفقه الاکبر، ص ۵۷-۶۳
- (۱۰) الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، ج ۴، ص ۲۰۴
- (۱۱) الامام ابو حنیفه، ص ۱۷۵